

عاصم اردبیلی

صادق فرهمند امین

عاصم شاعر ارزش‌های انسانی

عاصم، بی‌شک یکی از استوانه‌های شعر آذری معاصر است. زبان بی‌آلایش، خلاق، همراه با سوز و درد و نگاه تیزبین او به مسائل و مشکلات اجتماعی از او شاعری ماندگار و مردمی ساخته است. در اشعار او می‌توان اهداف و آرمان‌های بلند انسانی را دید

وحید ضیایی

از این پرنده‌ی زخمی ...

مهدی میرزا رسول زاده

نگاهی به شعر طنز از دیدگاه
عاصم اردبیلی

کاظم نظری بقا

نگاهی به

ویژگی‌های

شعری عاصم

اردبیلی

شهاب‌الدین وطن دوست

عاصم،

شاعر

عاطفه‌ها

امیررجبی

نقش و

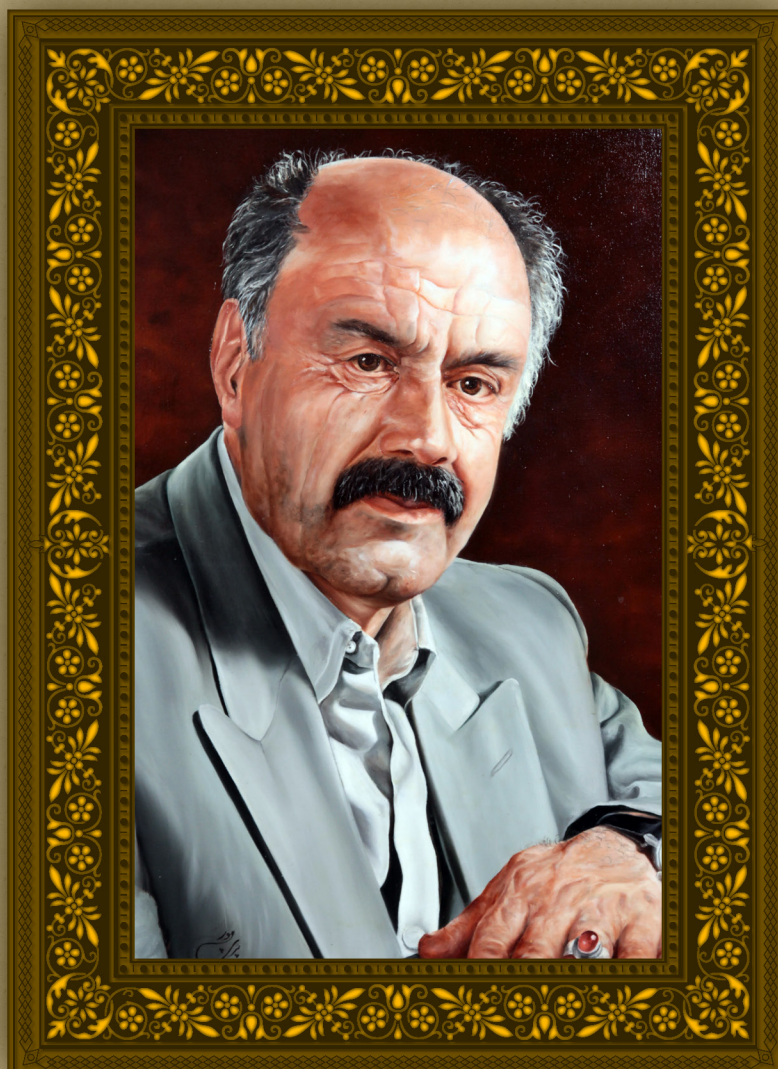
جایگاه

مضامین

اجتماعی در

اشعار استاد

عاصم اردبیلی



به همراه:

گزیده‌ای از اشعار عاصم اردبیلی

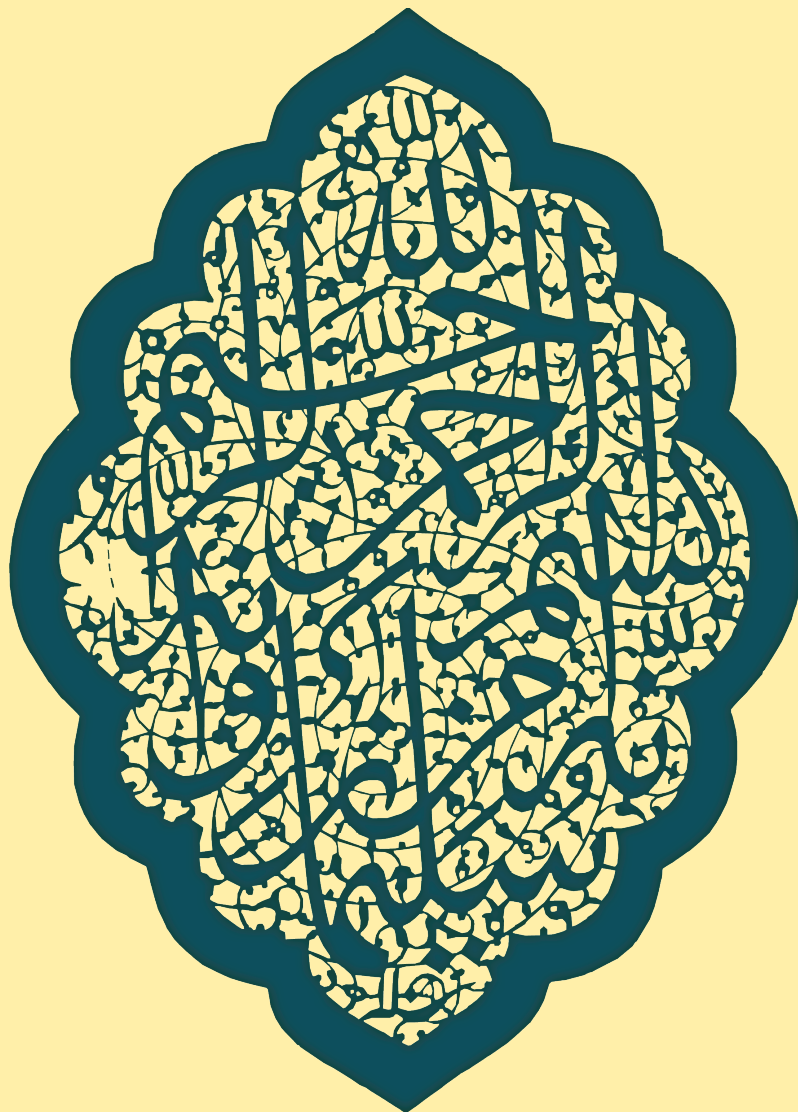
سایت شاعران پارسی‌زبان

www.irafta.com



اداره کل کتابخانه‌های عمومی
استان اردبیل





عاصم اردبیلی

صادق فرهمند امین

عاصم شاعر ارزش های انسانی

عاصم، بی شک یکی از استوانه های شعر آذری معاصر است زبان بی آلاش، خلاق، همراه با سوز و درد و نگاه تیزبین او به مسائل و مشکلات اجتماعی از او شاعری ماندگار و مردمی ساخته است. در اشعار او می توان اهداف و آرمان های بلند انسانی را دید

وحید ضیایی

از این پرنده ی زخمی ...

مهدی میرزا رسول زاده

نگاهی به شعر طنز از دیدگاه
عاصم اردبیلی

امیرجی

نقش و
جایگاه
مضامین
اجتماعی در
اشعار استاد
عاصم اردبیلی

کاظم نظری بقا

نگاهی به
ویژگی های
شعری عاصم
اردبیلی

شهاب الدین وطن دوست

عاصم،
شاعر
عاطفه ها

به همراه:

گزیده ای از اشعار عاصم اردبیلی

سایت شاعران پارسی زبان
www.irafta.com



اداره کل کتابخانه های عمومی
استان اردبیل

شناسنامه ویژه نامه

زیر نظر صادق فرهمند امین مدیر کل کتابخانه های عمومی

استان اردبیل

دبیر ویژه نامه: وحید ضیایی

ویراستار: فاطمه سادات (نسرین) حیایی تهرانی

امور فنی و صفحه آرایی: علیرضا رضایی (مجنون)

با همکاری:

امور فرهنگی اداره کل کتابخانه های عمومی استان اردبیل

سایت شاعران پارسی زبان

آدرس: اردبیل، خیابان دانشگاه، ورودی مجتمع فرهنگی تفریحی

دریاچه شورابیل، اداره کل کتابخانه های عمومی استان اردبیل

تلفن تماس: ۰۴۵۱ - ۹-۵۵۲۰۷۳۴

شاعران پارسی زبان

مدیر مسئول: علی رضا قزوه

سر دبیر: عبدالرحیم سعیدی راد

ویراستار: فاطمه سادات (نسرین) حیایی تهرانی

امور فنی: علیرضا رضایی (مجنون)

آدرس اینترنتی:

www.irafta.com

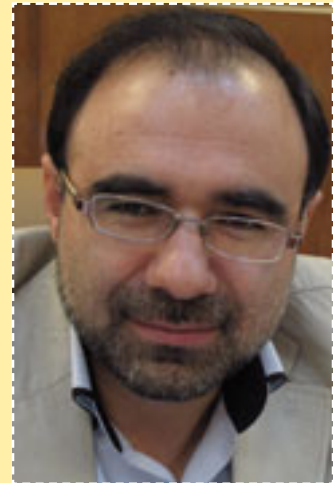


فهرست مطالب

- ۱- عاصم شاعر ارزش های انسانی / صادق فرهمند امین [۵]
- ۲- از این پرنده‌ی زخمی ... / وحید ضیایی [۷]
- ۳- ائل شاعیری درد شاعیری / شب‌نم فرضی زاده [۹]
- ۴- شیرین ترین تلخ ممکن ... / محمد سمیزار [۱۲]
- ۵- سخنی کوتاه درباره جهنده بیتن گول / منصور علی زاده بیگدیلو [۱۴]
- ۶- نگاهی به شعر طنز از دیدگاه عاصم اردبیلی / مهدی میرزا رسول زاده [۱۵]
- ۷- شاعر دردهای همین مردم / شهریار نعمتی [۱۶]
- ۸- عاصم، شاعر عاطفه ها / شهاب الدین وطن دوست [۱۷]
- ۹- سخنوری جان سوخته و انسانی غم‌اندوخته / اصغر تقی زاده شکبیا [۱۹]
- ۱۰- نقش و جایگاه مضامین اجتماعی در اشعار استاد عاصم اردبیلی / امیررجبی [۲۱]
- ۱۱- نگاهی به ویژگی های شعری عاصم اردبیلی / کاظم نظری بقا [۲۳]
- ۱۲- سوزلو گوزلری یاردان / عزیز احدی [۲۵]
- ۱۳- یارالی دورنا / علی سعادتخانی [۲۶]
- ۱۴- گزیده ای از اشعار عاصم اردبیلی / مترجم: شب‌نم فرضی زاده [۲۷]

صادق فرهمند امین

مدیرکل کتابخانه های عمومی استان اردبیل، محقق و روزنامه نگار



عاصم شاعر ارزش های انسانی

و مسئولیت سنگین انسانی به تصویر می کشد. او از انسان های بد ذات و پلید و زمانه ستمگر که در آن براهتی حق و حقوق اولیه انسان ها نادیده انگاشته می شود و بجای آن حد و ریا، تکبیر و غرور و پلیدی، دزدی و غارت و ناشایستگی به اوج می رسد بیزار است او صداقت، عزت و شرافت و محبت را در روابط انسان ها از اصول اولیه ارتباط انسانی بر شمرده و همگان را بر آن سفارش می کند و از این که این اصول اولیه در روابط انسانی مراعات نمی شود بشدت غمگین است. ناله های فریادهای او برگرفته از فطرتی پاک و ثمره شاگردی در مکتب امیرالمومنین علی (ع) است.

گوش ضیالی اوزون تا بویاندی قانه علی
عدالت ادلی آغاچ و ورمادی جوانه علی
صداقتین قاپوسیندان قیفیلاز آسالندی
هدف کول اولدو شرف کلمه دی بیانه علی

اوج دردها و ناله های انسانی استاد را می توان در شاهکار «سوری» دید، شاهکاری که به عنوان اثر خلاق و افتخارآفرین بر تارک شعر اردبیل هم چون نگینی درخشان، می درخشد.
سوری جان :

اومما فلکدن ، فلکین یوخدو وفاسی
نقدر یوخدو وفاسی ، اوقدر چوخدو جفاسی

کوهنه رقاصه کیمین، هرکسه بیرجور دی اداسی ، او آیاقدان دوشنی ، ایستر آیاقدان سالان اولسون ، او تا لانمیش لاری ایستر گونو گوندن تالان اولسون ، او آتیلیمیشلاری ایستر هامیدان چوخ آتان اولسون ...
در تمامی آثار استاد عاصم می توان نشانه ای از یک موضوع اجتماعی را مشاهده نمود استاد عاصم بیش از هر چیز، از جابه جایی ارزش ها در جامعه، آه و فغان می نماید .

دره یه داغ دئدیلر داغدا گوزومدن توشدو
قارقالار دولدو باغا ، باغ دا گوزومدن توشدو
قاریشان چاغدا قارین قوللاری صاغلار صفینه
اؤلن اولموشدو قالان صاغدا گوزومدن توشدو

زمانیکه در سال های ۶۶ الی ۷۰ در دبیرستان اندرزگو دانش آموز بودم یکی از دبیران بسیار خوب ما در

درس زبان انگلیسی کسی بود که با اشعار خود صفای دیگری به کلاس درس می داد و شور شوق وصف ناپذیری را باعث می شد. اشعار او جنس دیگری داشت، اشعارش دارای مضامین عالی اجتماعی بود و ما نوجوانان در کلاس درس استاد آداب اجتماعی را یاد می گرفتیم و با اخلاقیات و ارزش های انسانی آشنا می شدیم. استاد به ما یاد می داد

عاصم، بی شک یکی از استوانه های شعر آذری معاصر است زبان بی آلیش، خلاق، همراه با سوز و درد و نگاه تیزبین او به مسائل و مشکلات اجتماعی از او شاعری ماندگار و مردمی ساخته است. در اشعار او می توان اهداف و آرمان های بلند انسانی را دید

که در زندگی به عنوان یک انسان صادق و واقعی حضور پیدا کنیم و به مردم جامعه خدمت نماییم او مارا از هرگونه دروغ، تزویر، حیله و چند شخصیتی و بوقلمون صفت بودن بر حذر می داشت، برای اولین بار به عنوان یک نوجوان در کلاس درس او با مفهومی به نام

دردها و ناله های اجتماعی آشنا شدیم. که در اثر خودخواهی ها و کینه ورزی های انسان های بد سرشت حاصل و همیشه جامعه و انسان ها را با مشکل روبرو می سازد. او می گفت این بدسرشتی ها از اول خلقت بوده و تا آخر عمر هم ادامه خواهد داشت، این دعوا، دعوی هابیل و قایل است، دعوی روشنی و تاریکی است، دعوی حق و باطل است، استاد شرط پایداری در مسیر ناملایمات و پلیدی های را ایمان به خدا و قرار گرفتن در مسیر روشن حق و انسان بودن می دانست، دبیر درس انگلیسی ما آن انسان وارسته و پر از عواطف انسانی شاعر پر آوازه شهر اردبیل، استاد عاصم اردبیلی بود.

عاصم کفاش اردبیلی، بی شک یکی از استوانه های شعر آذری معاصر است زبان بی آلیش، خلاق، همراه با سوز و درد و نگاه تیزبین او به مسائل و مشکلات اجتماعی از او شاعری ماندگار و مردمی ساخته است. در اشعار او می توان اهداف و آرمان های بلند انسانی را دید او شعر را بخاطر شعر نمی گوید. او شعر را در حیطه ساختن و رشد و تعالی



عاصم این شاعر اهل دل و این دل‌باخته اهل بیت (ع) شکواییه‌ها
وسوز دل خود از ناجوان‌مردی‌های روزگار را در مسیر انتظار و فرج
صاحب‌الزمان به دنبال علاج و چاره‌سازی است و به آن دردانه خلقت
توسل جسته و به آرامش می‌رسد .

استاد عاصم از اوج ظلمی که به وسیله جهان سلطه بر مردم جهان و
به ویژه مسلمانان می‌رود نیز یاد می‌کند و از آن‌ها بیزاری جسته و به
سرافرازی و عزت وطن شعر می‌سراید

گل ای خلوت نشین ظلمتده کونلوم آفتاب ایستر
بو هجران خسته سی بیر جرعه لعل نیدن شراب ایستر
گلستان یوللادیق کرب و بلایه سولدی یا مولا
دنی لر خانه ی امن خدایه دولدی یا مولا
شباب ائيله ظهورینده دعامیز اولدی یا مولا
اجابت قیل کی امت اوژ دعا سین مستجاب ایستر
صداقت واژه سی مولا قالیب محبوس دفتر ده
زر و زیور جنایت اوستونه چکمیش قیزیل پرده
زمان محتاج ائدپدور میری موره مردی نامرده
قولاخلار نعره یه بیگانه دور گوزلرده خواب ایستر
گل ای احیای اموات ائيله ین ای صاحب فرمان
گل ای شمس هدی ، چشم و چراغ ملت ایران
گل ای عیسی نفس ، موسی صلابت ، نوحه پشتیبان
کی عالم غرق‌دور فسق و فساد ، انقلاب ایستر
بیر ایلده کئچدی عمردن یتیشدی نیمه شعبان
بو خاطی بنده نی ائيله شفاعت بذلینه مهمان
توسل چنگین عاصم دامنوندن اوزمیور بیر آن
کی حق دیوانی محشرده حساب ایستر ، کتاب ایستر

توتوپ شرقیلن غربی شیطان سسی
قولاخلاره چاتمیر داها جان سسی
عدالت لباسین گیب جورج بوش
بشارت وثریر قسط و میزان سسی
آنم وای ، بالام وای ، آتام وای سسی
اولویدور مسلمانلارین تحفه سی
من این پندار را دارم از اوستاد
که جاوید نام و روانشاد باد
چو ایران نباشد تن من نباد
بودو عهد مهد دلیران سسی
وطن یعنی تبریز ، تهرانیلیا
وطن یعنی تهران خوزستانیلیا
وطن یعنی گیلان خراسانیلیا
وطن واژه سی یعنی جانان سسی
اهانت ائدن کس آذربایجانا
اوجاهلدی عاصم چتین سوز قانا
وجودی اونون ننگ دیر ایرانا
اولانماز او سس اهل تهران سسی
بیز ایرانی لار قائلیک وحدته
اوزون سالما خائن آغیر زحمته
قیریل سوق اگر دولماروق قیمته
بودور فارس و کرد و لرستان سسی

از خداوند متعال برای این سرمایه فرهنگی‌مان شفای عاجل و کامل
خواستاریم.



وحید ضیایی

شاعر، نویسنده، مترجم (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی)

از این پرنده‌ی زخمی ...

در کنار مردم بودن و به زبان ایشان سخن گفتن بهتر از نشستن در خانه‌های دور و شماتت کردن اهل آبادی است. هنر واسط، هنر میانه، شعر نیمایی، غزل نو، سینمای گیشه‌پسند و ... همه در تلاش بودند تا آشتی هنر و ادبیات را با فرهنگ مصرف‌گرای درگیر با معاش برقرار سازند. تا شعر را پوشیده بر قاب‌ها و طاقچه‌ها نبینند، تا موسیقی فراری از متن زندگی تند امروزی نباشد. تا در تنگنای حوادث پیاپی ادبیات فراموش نشود. شعر هنر خواص نگردد که هنوز رسانه‌ای باشد در غیاب جراید بزرگ‌تر. به نظرم آنچه مشیری‌ها، اخوان‌ها، عاصم‌ها و شهریارها انجام دادند حفظ سنگر متلاشی شده هنر و ادبیات این وادی بود در سنگلاخ مدرنیته‌ی گاه اجباری برای مردمی که بیشترشان دغدغه‌نا را به سلوک روحی بعد از آن ترجیح می‌دادند.

شاید شعر و هنر و ادبیات معاصر حرف‌های بزرگ خوبی برای مردم داشت (داشت یا نداشت) اما گویندگان آن ظرفی متناسب با فراهم شدگان‌شان آورده بودند. ظرفی که عادت دیرینه خورندگان را بر نمی‌تابید.

اگر عاصم‌ها نبودند چه می‌شد؟

الف) شعر به عنوان تنها سرمایه‌ی ایرانی نشان ماندگار در جهان امروز، بیگانه با مردم دارنده‌ی آن بود.

ب) فراموشی شعر، نسیان دیگر هنرهای مرتبط آن در میان عموم مردم بود. خطاطی، موسیقی و ... مانند اعصار پیشین، هنر خاص دربار می‌شد، اما این‌بار مخصوص طبقات بالادست مدعی فرهنگ نو.

ج) مردمی که زبان کوچه و بازارشان زبان استعاره و تشبیه است و دست‌یازیدن به این استعارات، مفری برای عقده‌های زندگی شخصی یا جمعی‌شان به لکنت تاریخی مبتلا می‌شدند.

دیرگاه شب سرزمین‌های کوهستانی، وقتی ناستواری برف، گزارش قدم‌های لرزانت را ثبت می‌کند و رد بلند از کجا آمدن‌هایت تا صبح مبهم زمستانی قدمگاه ابران بعد از تو می‌شود، تنها آن‌که راست می‌ایستد ستون سیمانی چراغ برقی‌ست که در خاطرات گنجشک‌های ملول، نگهبان روشنایی حادثه‌هاست... راه رفتن در تنومندی برف، توهم شنیدن صداهایی از پیش و پس را با خود دارد، وقتی کولاک نشسته باشد و در صراحت مه آلود سرمای سخت، آن‌چه نه‌پوشیده باشی چشم‌هایت باشند که به سایه‌های رو در رو چشم دوخته‌اند. تند تند و سنگین قدم بر می‌داری، با قدی خمیده در اضطراب گامی که مبدا زیر پایش یخ سبز شود، در توهم سایه‌ها و صداها پیش می‌روی. قندیل‌ها، تیزدندانی اسطوره‌ها و قصه‌های برو دتند. دست‌ها اما، دست‌ها ... از جیش‌شان در می‌آوری، ها می‌کنی، وا پس می‌نگری، و به ردی که تاصبح می‌ماند دل خوش می‌شوی و تندتر قدم بر می‌داری ...

بهانه‌ی نوشتن از عاصم اردبیلی، نوشتن از عده‌ی کثیری از همسالان چون اوپی در سراسر این سرزمین بزرگ خیال‌پرور است. از نسلی که حلقه واسط بین گنگ خواب دیده‌های واله مطمئن قائم مقام‌ها تا شیفتگان کوروکر مکتب‌های ناباور امروزند. روشن‌تر بگویم: نسلی که به روایت مردم ساده کوچه و بازار، عشق‌ها و عقده‌ها، سرگرمی‌ها و دلخوشی‌هاشان به زبان خودشان پرداخت؛ ساده گفت "دوست دارم" و پاشنه کفش مردانگی را کشید و در دل شب غیرت، گوش به ناله‌ی موسیقی کوچه و بازار نداد. هر چند ابزار کلامی‌اش نقل قول نقالان بود و نقش شعرش چشم‌نواز دکان عطاران ...

همین شعر در مشروطه شد رسانه، شد تریبون، شد فریاد و باز حلقه‌ی واسطی بود بین مردم ستم‌دیده‌ی دنبال روز خوش و خواصی که قانون و آزادی وطنی یا وارداتی را به زبانی همه فهم تکثیر می‌کردند؛ اما روزهای آینده آمد و شعر شد رسانه‌ی حرف‌هایی تازه تر و حرف تازه قالب تازه آورد. استعارات همه گیر نرگس و عقرب شدند جیغ بنفش کشف‌های هنری. خواص هر روز خاص تر می‌شدند و مردم دنبال گم‌شده‌ی ساریان‌برده‌شان می‌گشتند. شکاف عظیمی داشت پیش می‌آمد ... عصیان خواص، تولدی دیگر یافته بود عده‌ای دریافتند

د) ناگزیر اگر زبان ادبیات نوی وارداتی یا نسخه وطنی آن را نمی‌فهمیدند در دیگر ساختارها (چنان که می‌بینیم) آنچنان وارد می‌شدند که در ادبیات، و بعید نبود جای شعر - این زبان عاشقانه‌های بومی این سرزمین - را رقص اژدهاهای سرخ چینی بگیرد یا علائم آتش بازی سرخپوستی!

ه) لذت شاهنامه خوانی مردم را پای بساط نقالی ماندگار کرد تا امروز به نقش پرده‌های نقالی‌مان، عنوان هنر بومی این سرزمین بدهیم یا روح‌حسی‌هامان را اولین نمونه‌های تئاتر ایرانی بنامیم و قس علی هذا ...

۲ عاصم اردبیلی متعلق به ساختار غنی‌ای است که شاخه‌های آن از بازوان اصلی درخت هنر و ادبیات این سرزمینند. امثال رضا سیدحسینی‌ها و عبدالله توکل‌ها در ترجمه، محمد رضا بایرامی‌ها و داوود غفارزادگان‌ها در داستان امروز، عمران صلاحی‌ها و ناصر فیض‌ها در طنز معاصر، اکبر عبدی‌ها و فرهاد قائمیان‌ها

، ملاقلی پورها در تئاتر و سینما، امثال سید عباس سجادی، بهرام اردبیلی، محمد سلمانی،

سیروس ابراهیم زاده، جعفر ابراهیمی (شاهد)، فرهاد ابراهیمی، دکتر جابر

عنصری، دکتر حسن احمدی گیوی، دکتر علی اصغر حلبی، امیر حسین

فردی، نادعلی همدانی، جواد علیزاده، و در حیطه ادبیات آذری (ترکی)

بیضای اردبیلی، شمس عطار اردبیلی، منزوی، انور، مؤذن زاده و ... هریک

نام‌هایی از مجموعه‌ای نیرومند با توان بالای ادبی و هنری برخاسته از خطه اردبیل اند

و عاصم اردبیلی خود به‌تنهایی وارث چند گونه ادبی است: طنز پرداز، غزل سرا، مرثیه نویس.

اشعار طنز عاصم در قالب‌های مختلف زبانزد خاص و عام است. طنزی محبوب و تیز.

به زبان و لهجه‌ی مردم کوچه بازار اردبیل، آکنده از دردها و اشتیاق‌هاشان. آینه‌ی خواسته‌ها و نقدهاشان. طنزی

که به‌راحتی در فرهنگ فولکلور بومی جای خود را باز کرده و ابیات آن ضرب‌المثل گشته است.

غزل‌های عاشقانه اجتماعی عاصم: هم سوز و گداز عاشقانه‌های فلسفی را دارد، هم خالی از اجتماع و سیاست نیست. ملغمه‌ای از حافظ و ایرج

و خیام است گویی! در آواز "مقام خوانان" شنیده می‌شود و تأثیری استخوان سوز دارد وقتی به هجران و فراق می‌رسد.

او مرثیه‌های اجتماعی خاص خودش را دارد. وقتی دسته شعرای انجمن آل محمد(ص) در ایام محرم مسیر بازار سنتی اردبیل را طی می‌کنند،

مشتاقان شعر عاصم شیفته‌ی اشکی هستند که با سوز و شعوری ناب از اشک‌هایش سرازیر می‌شود و سرازیر می‌کند. هیچ تفاوتی بین عاصم

شاعر و عاصم معلم نیست ...



استاد سخنور اردبیلی و استاد عاصم اردبیلی

۳ مجموعه شعرهای عاصم جزء پرفروش‌ترین کتاب‌های سال‌های اخیر بوده اند. شعرهایش مرزها را درنور دیده، با موسیقی بومی عجین شده در آوازه‌ها بیداد کرده است. مهم‌تر از همه اینکه با این همه شهرت در میان شلوغی بالاتر از راسته بازار اردبیل (تازه میدان)، در کنج کتابخانه محل خدمتش، در معلمی کلاس زبان انگلیسی، پشت تریبون، در انجمن شعر در ... عاصم همان مرد طنز خسته دل نازک محجوبی‌ست که در حوالی شعر پرسه می‌زند، در قهوه‌خانه‌های پردود برای جوانترها شعر می‌خواند، شعرهای دیگران را می‌شنود و کاری ندارد که رسانه کجاست و تریبون کی به او می‌رسد، کسی آیا استادش می‌خواند یا نمی‌خواند، شعرش از زیر تیغ منتقدان معاصر مآب زنده بیرون می‌آید یا نه، عاصم فقط شاعر دردهای بومی به زبان جهانی شعر است ...

۴ سر می‌کشم و سلام و احوال‌پرسی می‌کنم. کتابم را امضا کرده تقدیمش می‌کنم. می‌بوسد و روی چشمش می‌گذارد. بقالی زده است (این یکی تجربه مشترک خیلی از نویسندگان اردبیل بوده و هست!). می‌نشینیم و شعر می‌خوانیم برای هم. چنان شعر می‌خواند برایم که چنان گوش می‌کند.

شب شعر دانشجویی است. نامش که می‌آید بچه‌ها بلند می‌شوند و کف می‌زنند همه یک‌صدا فریاد می‌زنند: «سوری» ... سوری را دوباره می‌خواند... خیلی‌ها دوباره گریه می‌کنند ...

استاد می‌گوید: «عاصم شاعر است ... درد دارد، کاش فراغت بال بیشتری داشت ...» می‌شنوم که بیمار است ... اخوی اش

را تهران در مراسم ختم یکی از نزدیکان می‌بینم. می‌گوید مراسم بزرگداشتی از طرف اردبیلی‌های مقیم تهران برایش گرفته اند. شوهر خاله‌ام بادی به غیغب انداخته می‌گوید: «می‌دانی عاصم پسر دایی‌ام است؟»

نه زنگی می‌توانم بزنم، نه می‌توانم به عیادتش بروم، فقط با دوستان تماس می‌گیرم: «داریم ویژه نامه‌ای برای عاصم کار می‌کنیم، مطلب بدهید.»

۵ آقای عاصم کفاش اردبیلی:

ادبیات امروز اردبیل، ادبیات معاصر آذربایجان، ادبیات اکنون ایران، به نام شما می‌بالد که نسل‌هایی با شعرتان خندیده‌اند، گریسته‌اند، عاشق شده‌اند و زندگی کرده‌اند. ای برادر تو همه اندیشه‌ای...



شب‌نم فرضی زاده

شاعر

ائل شاعیری درد شاعیری

می‌کند و به سوی عشقی که او را رها کرده می‌شتابد غافل از اینکه کسی را که دل در گروی عشق او نهاده چند صباحی با حرف‌های دروغین دل دختر بینوا را می‌رباید بدین گونه عاشق که در روستایی در الموت سپاه دانش و معلم بوده وبعد از اتمام ماموریت دختر را رها کرده و به شهر خود اردبیل مراجعت می‌کند بعد از مدتی که خبری بدست نمی‌آید دختر رخت سفر برمی‌بندد و خانه و کاشانه خود را رها و رهسپار شهری غریب می‌شود. پسران پسران خانه عاشق را می‌یابد و وقتی زنی جوان در را به روی او می‌گشاید متوجه می‌شود که عاشق سینه چاک او متاهل و دارای زن و فرزند می‌باشد.

دیگر روی برگشتی ندارد و همچنان نسبت به عشق خود وفادار مانده و در هوای کوی یار عمر و جوانی را سپری می‌کند ماجرا به سرعت در میان اهالی پخش می‌شود و سوری مورد احترام اهالی اردبیل قرار می‌گیرد تا به امروز که سالیان درازی گذشته و آن دختر زیبا و جوان اکنون پیر شده و غبار روزگار بر چهره رنج کشیده ورنجورش نشسته ولی هم‌چنان در خیابان‌ها و کوچه می‌گردد.

ماجرای سوری نقل محافل شده و عاصم کفاش اردبیلی شاعر توانا در آفرینش شعر سوری این ماجرای غم انگیز عشقی را طوری به نظم کشیده که هیچ اهل دلی نمی‌تواند آن را بخواند و تحت تاثیر قرار نگیرد.

جهنمده بیتن گول

فلکین قانلی الیندن بیر آتلمیش یثره اندی،
بیر فلاکت آنانین جان شیرہ سیندن سودون امدی،
بوللو نیسگیل شله سین چیگینه آلدی
تای توشوندان دالی قالدی،
ساری گول مثلی سارالدی
گونو تک باغری قارالدی
خان چوبانسیز سئله تاپشیرسین اوزون،
یوردوموزا بیر سارا گلدی
بیر وفاسیز یار الیندن یارا گلمز سانا گلدی
بیر یازیق قیز، جان الیندن جانا گلمز جانا گلدی
کئچه جکده الموت دامنه سیندن بورایا درمانا گلدی
بیرآدامسیز سوری آدلی، الی باغلی، دیلی باغلی!
سوری کیم دیر؟
سوری بیر گول دی جهنمده بیتیدیر

صالح عاصم کفاش معروف به پرویز که در شعر (عاصم) تخلص می‌کند روز ۱۳/دیماه/۱۳۲۰ در محله‌ی قدیمی جمعه مسجد اردبیل درخانه‌ی پدر بزرگ فقیدش شادروان غلام عسگر عاصم کفاش - که از خادمین دربار حسینی و شاعری دل‌سوخته و بی‌تکلف بوده - قدم به جهان هستی گذاشت. پدر مرحومش اسمعیلی دارای ذوق ادبی بود و در راسته‌ی کفاشان بازار اردبیل به کفاشی اشتغال داشت.

صالح عاصم تحصیلات ابتدایی را در دبیرستان سنایی واقع در کوچه‌ی حسن‌آباد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان پهلوی و صفوی به پایان رسانید. پس از انجام خدمت وظیفه وارد تربیت معلم تبریز شد و پس از گذراندن دوره‌ی آموزشی یک‌ساله به زادگاه خود بازگشت تا به عنوان معلم استخدام شود و در دبیرستان‌های اردبیل به تدریس پرداخت. وی در سال ۱۳۵۳ به دانش‌سرای عالی تهران راه یافت و در رشته‌ی زبان و ادبیات زبان انگلیسی به اخذ مدرک لیسانس نائل گردید. عاصم که در سال ۱۳۴۳ ازدواج نموده دارای سه فرزند به نام‌های داور و داریوش و رامین می‌باشد که دریغا شمع حیات دومین فرزندش در زمستان سال ۱۳۷۶ به خاموشی گرائید و روح شاعر را برای همیشه داغ‌دار کرد. عاصم در این ماتم شعر سوزناکی هم دارد. عاصم، علاوه بر مهارت در مراثی غزل‌های اجتماعی و چارپاره‌های هجایی، منظومه‌های شیوایی به صورت بحر طویل دارد که از آن جمله می‌توان به قطعه‌ی سوری (جهنمده بیتن گول) و شیخ محمد (ایکینجی پهلول) اشاره کرد.

آثار چاپ شده از این شاعر عبارتند از:

۱. قانلی سحر ۱۳۷۳
۲. یارالی دورنا ۱۳۷۷
۳. نیسگیلی گولوشلر ۱۳۸۲ و....

اما قصه شعر سوری تحت عنوان (جهنمده بیتن گول) به لحاظ پرداختن به یک موضوع بسیار ظریف در میان ادب دوستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

موضوعی عشقی و اجتماعی که در زمان‌های نه چندان دور اتفاق افتاده و عاشقی پاک‌باز در دام عشقی نافرجام به قیمت از دست دادن همه چیز خود هم‌چنان در کوی یار می‌گردد. سوری در نگاه هر بیننده‌ای یادآور سرگذشتی تلخ است.

ماجرای سوری دل انسان را به درد می‌آورد و انسان را به تفکر وامی‌دارد. آن‌جا که دختری پاک و بی‌آلایش از دامنه الموت دل از دیار خود

سوری بیر دامجی دی، گوزدن آخارق اوزده ایتیبدیر
 سوری یول - یولچوسودور، ایری ده یوخ، دوزده ایتیبدیر
 سوری، بیر مرثیه دیر اوخشیایارق سوزده ایتیبدیر
 او کونول لرده کی ایتیمیش دی ازلدن، اودو گوزدن ده ایتیبدیر
 سوری بیر گوزلری باغلی، اوزو داغلی سوزوداغلی،
 اولوب هاردان هارا باغلی!
 بوشلاییب دوغما دیارین، اوموب البته یاریندان
 ال اوزوب هر نه واریندان
 قورخما ییب، شهریمیزین قیشدا آمانسیز بورانیندان، نه قاریندان
 گزیر آواره تاپا، یاندیریجی دردینه چاره، تاپاییلمیر
 چوخ سئویر عشقی باشیندان آتا، آما آتا بیلمیر
 اووا باخ آووچی دالینجا قاچیر، آما چاتا بیلمیر
 ایش دونوب، لیلی توشوب چوللره مجنون سوراعیندا
 شیرین الدنه تشنه، داغ پارچالایر فرهاد اوتورموش اوتاغیندا
 تشنه لب قو نئچه گور جان وئری دریا قیراغیندا
 گوزده حسرت یئرینی خوشله ییب ایهام دوداغیندا
 وارلیغین سون اثری آز قالیر ایتسین یاناغیندا
 سانکی بیر کوزدی بورونموش کوله وارلیق اوجاغیندا
 کوزه ریر پیلته کیمین، یاغ توکه نیب دیر چراغیندا
 بوی آتیر رنج باغیندا؛ قوجالیر گنج چاغیندا،
 بیر آدامسیز، سوری آدلی، الی باغلی، دیلی باغلی!
 سوری جان!
 اومما فلکدن، فلکین یوخدو وفاسی،
 نه قدر یوخدو وفاسی، او قدر چوخدو جفاسی،
 کوهنه رقاصه کیمین، هر کسه بیر جورودی اداسی،
 او آیاقدان دوشه نی، ایستیر آیاقدان سالان اولسون
 او تالانمیش لاری ایستیر گونو- گوندن تالان اولسون
 او آتیلیمیشلاری ایستیر هامیدان چوخ آتان اولسون
 او ساتیلیمیشلاری ایستیر قول اندرکن ساتان اولسون
 نئيله مک قورقو بوجوردور
 فلکین نظمی ازلدن اولوب اضدادینه باغلی
 قاراسیز آغلار اولانماز،
 دره سیز داغلار اولانماز
 اولو سوز ساغلار اولانماز
 گره ک هر بیر گوزه له بیر دانا چیرکین ده یارانسین،
 بیرری انسین یئره گوکدن، بیرری عرشه اوجالانسین
 بیرری چالسین ال آیاق غم دنیزینده،
 بیرری ساحیلده سئوینج ایله دایانسین
 بیرری ذلت پالازین باشه چکیب یاتسادا آنجاق،
 بیرری نین بختی او یانسین
 بیرری قویلا نسادا نعمت لره یئرسیز،
 بیرری ده قانه بویانسین
 آی آدامسیز سوری آدلی، ساچلاریندان دارا باغلی!
 نئيله مک ایش بئله گلیمیش. چور گلنده گوله گلیمیش
 فلکین ایری کمانینده اولان اوخ آتیلاندا دوزه دگمیش،
 دیلسیزین باغیرینی ده لمیش
 ایری قالمیش، دوزو اگمیش
 اونو خوشلار بو فلک،
 ائل ساراسین سئلر آپارسین،
 بولبول حسرت چکه رک گول ثمرین یئلر آپارسین
 قیسی چوللرده قویوب
 لیلی نی محمللر آپارسین،

خسرووی شیرین ایلن ال اله وئرسین، کئفه دولسون،
 سوری لار سولسادا سولسون،
 بیرری باش یولسادا یولسون،
 سیقسا بیر اولدوز اگر اولماسا اولدوزلار ایچینده،
 بو سماء ظلومته باتماز
 داش آتان، کول باشی قویموش،
 داشینی اوزگه یه آتماز
 سن یتیش سون هدفه،
 اوندان فلک مقصده چاتماز،
 داها افسانه یاراتماز
 سوری، ای باشی بلالی، زامانین قانلی غزالی
 سوری بیر قوش دی خزان آیری سالیبدیر یوواسیندان،
 ال اوزوبدور آتاسیندان،
 جوجه دیر حیف اولو سود گورمه ییب اصلا آتاسیندان
 او زلیخا کیمی یوسف ایی ین آلمیر لباسیندان
 بونا قانع دی تنفس ائله بیر یار هاواسیندا
 درد وئرن درده سالیب آما خبر یوخ داواسیندان
 آغلا ییب سیتقایارق بهره آپارمیر دوعاسیندان
 او بیر آئینه دی رسسام چکیب اوستونه زنگار،
 اوندان یوخ قدرت گفتار،
 اوزو چیرکین، دیلی بیمار،
 گنج وقتینده دل آزار،
 گوره سن کیم دی خطاکار،
 گوره سن کیم دی خطاکار!

ترجمه:

گل روییده درجهنم
 از دست خون آلود فلک رها شد و بر زمین افتاد
 از شیریهی جان مادر فلاکت زده، شیر خورد
 کیسه حسرت را بردوش گرفت
 از هم نسلانش عقب ماند
 همچون گلی زرد پژمرد.
 حوصله قرارش همچون روزگارش تار شد
 از دردهایش مستاصل
 روز به روز روزگارش سیاهتر گردید
 بدون خان چوبان (یک داستان فولکوریک) خودش را به سیل سپرد
 سارایی (معشوقه‌ی خان چوبان) دیگر به سرزمین مادری ام اضافه شد.
 سارایی که بی‌خان چوبان خودش را به سیل خروشان می‌سپارد، به
 سرزمین مادری ام آمد
 از دوست زخم‌هایی بی‌شمار خورد
 دخترک بیچاره جانش به لب رسید
 پیشترها از دامنه‌ی الموت برای مداوا به این جا آمده بود
 بی‌کس و تنهایی به نام "سوری"
 دست‌هایش ناتوان
 ، زبانش بسته
 سوری کیست؟
 سوری گلی‌ست که درجهنم روییده
 سوری همان قطره اشکی‌ست که در حال سرازیر شدن از چشم در
 گونه گم شد
 سوری مسافر جاده‌هاست

در بی‌راهه نه! در راه درست گم شده
 سوری مرثیه‌ی گم شده در میان هق‌هق واژه‌ها
 او نه تنها از ازل از قلب‌ها گم شده بود
 که از چشم‌ها هم پنهان شده
 سوری دخترکی چشم بسته
 داغ دیده، حرف‌هایش داغدار
 از کجا تا به کجا دل بسته
 دیار مادری را رها کرده
 البته با انتظاری که از دوست داشته
 ازداشته‌هایش دست کشیده
 اونه از سرما و بوران بیرحم شهرمان ترسیده
 و نه از برف اش...
 دنبال چاره ای است برای دردسوزانش.. پیدانمیکند
 خیلی دوست دارد که عشق را از سرش به در کند، نمی تواند
 شکار دنبال شکارچی.... به او نمی رسد
 برعکس است
 لیلی دنبال مجنون به راه افتاده
 وقتی فرهاد در اتاق آرمیده، شیرین تیشه برداشته و کوه می کند
 بین چگونه قوی لب تشنه جان میدهد در ساحل دریا
 در چشمانش حسرت جا خوش کرده و در لبانش تردید
 کم کم نشانه های زندگی از گونه هایش محو می شود
 مانند زغالی پوشیده از خاکستر در اجاق زندگی
 مثل سوختن فیتیله ی چراغی که روغنش تمام شده
 در بوستان رنج قد می کشد
 در اوج جوانی پیر میشود
 بی کسی
 به نام سوری
 دستانش ناتوان
 زبانش بسته
 سوری جان انتظاری از فلک نداشته باش
 فلک وفاندارد
 هر قدر که بی وفا ست
 همان اندازه هم جفايش زياد است
 همچون رقاصه ای کهنه کار
 برای هرکسی ادا و اطواری دارد
 افتادگان را
 بیشتر به زمین میزند
 و دردمندان را روز به روز دردمند تر می خواهد
 او بی مصرف رها شده ها را می خواهد که بیشتر از همه دور بریزد
 او بردگان فروخته شده را هم میفروشد
 چه میشود کرد سرنوشت چنین است
 نظم فلک از ازل بر تضادهاست
 سپیدی بی سیاهی ممکن نیست
 بدون دره ها کوهها نخواهند بود
 و اگر مرده ها نباشد زنده ها معنا نخواهند داشت
 مگر نه اینکه بعد از زیبا یک زشت هم باید خلق شود
 یک نفر از عرش به فرش برسد
 و یک نفر هم به آسمانها اوج بگیرد
 یک نفر در دریای غم دست و پا بزند
 و دیگری در ساحل آسوده خیال و خوشحال بماند
 یک نفر در حالی که جاجیم بدبختی را روی سر می کشد و می خوابد ،
 دیگری طالع بختش بدرخشد

هرگاه یک نفر در ناز و نعمت غرق می شود
 دیگری به خون تپیده است
 ای سوری بی کس و تنها
 ای که از گیسوان به دار آویخته شده ای
 با قسمت چه میشود کرد؟
 آفت به گل زده است
 تیری که در کمان کج فلک بود
 وقتی رها شد درست به هدف خورد
 و قلب زبان بسته ای را شکافت
 کجی ماند
 راستی خم شد
 فلک این را می پسندد
 که "سارا"ی ایل را سیل ببرد
 بلبل حسرت بکشد
 وزیایی گل را بادهای ببرد
 قیس دریابان ها رها باشد ولیلی را محمل ها ببرند
 خسرو و شیرین دست به دست هم دهند تا کمر فرهاد را خم کنند
 چرخ فلک در حال نگاه کردن مست شود، سرمست شود،
 اهمیتی ندارد اگر سوری ها پرپر هم بشوند،
 چنگ هادر زلف ها باشند
 ستاره ای بی جان و کوچک اگر بین ستاره ها نباشد
 آسمان در ظلمت غرق نخواهد شد!
 فلاخن از بیچاره و فلک زده، نمی گذرد تا به بیگانه سنگ بزند!
 توبه خواسته ات برسی
 فلک به هدفش نمیرسد
 دیگر افسانه ای خلق نمیکند
 ای سوری همیشه در بالا
 غزال به خون آغشته ی دوران
 سوری پرنده ایست که پاییز از لانه جدایش کرده
 از پدرش دست شسته
 بچه ایست که اصلا از مادرش شیر نخورد
 مثل زلیخا بوی یوسف را از پیراهنش نمیگیرد
 همین برایش کافی است در هوای یار نفس بکشد (درجایی که یارش
 نیز نفس میکشد)
 خالق دردهایش او را دچار درد کرده اما خبری از دارو نیست
 گریه ها و ناله هایش چون دعاها ی بی اثر میشود
 او آینه است که نقاش ازل رویش زنگار کشید
 قدرت گفتار ندارد
 (زمانه و درد) چهره اش را زشت و زبانش را تلخ کرد!
 هنگامه ی جوانی، دل آزار شد
 براستی خطا کار کیست؟
 براستی خطا کار کیست؟



محمد سیمزاری
نمایش‌نامه‌نویس، شاعر و محقق

شیرین‌ترین تلخ ممکن

نور آن حقیقت، به هم‌نوعان خود آینه‌ای به نام هنر داشته باشد، لیکن برخی از هنرمندان در شرایطی قرار می‌گیرند که زیبایی‌ها را به نمایش می‌گذارند و تلاش و شکایتشان بخاطر عدم توجه یا کم‌توجهی مردم به این زیبایی‌هاست و گاه هنرمند به حقیقتی تلخ دست می‌یابد و مکاشفه خود را به دیگران می‌تاباند هر چند که تلخ باشد و چشمانمان را بسوزاند، و این رسالت هنرمند است

هنرمند، گاهی مجبور است واقعیت‌های تلخ را چنان نشان دهد که تغییر آن اجتناب‌ناپذیر به نظر آید و عاصم از این نوع هنرمندان است، عاصم، خود را، زندگی کرده است، خود را نوشته است و خود را سروده است، او زیبایی‌های موجود در زندگی و طبیعت را انکار نمی‌کند اما فاصله بین واقعیت و حقیقت یا همان فاصله آنچه که هست با آنچه که باید باشد، او را آزار می‌دهد او از شاعرانی نیست که در ساحل بنشیند و از معاشقه امواج با سنگ‌های صخره، بنویسد (هر چند که اعتراض به عدم توجه مردم به چنین زیبایی‌هایی نیز در زمره رسالت هنر و هنرمند است)؛ عاصم اگر در ساحل بنشیند اولین چیزی که چشمش را می‌ریاید غرق شدن انسانی در دریا و بی‌توجهی مردمی که کنار ساحل به عیش نشسته‌اند، می‌باشد و یقیناً هم‌نوا با یوشیج فریاد می‌زند:

آی آدمها که در ساحل نشسته شاد و خندانید

یک‌نفر این‌جا، دارد می‌سپارد جان

باید اذعان داشت هر چند که عاصم، در اکثر قوالب شعری و موضوعات ادبی و عرفانی و اجتماعی و حتی در زمینه طنز شاه‌کارهایی دارد اما او شاعر تلخی است و شعرش شیرین‌ترین تلخ ممکن، و حق هم دارد چراکه «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ»

و به قول شهریار:

حق حیات یوخ داها بیزلره، چوخ بویوک باشی

زندامیزدا حقیمیز، بیر باجا تاپساق تاماشا

بعضاً آله منی اینجیدیر حیات

گونشده گوزومه، آنجاق تار گلیر

اوزوم سئون کیمی اولانمیاندا

داها یاشاماقدا منه عار گلیر

هر شاعر، ادیب، سخنور و علاقمند شعر و ادبیاتی در سطح دارالارشاد اردبیل و حتی در سطح ملی، با استاد عاصم اردبیلی و اشعار پر مغز و سروده شده از سرِ دردش، آشنایی دارد، عاصم را می‌توان از یک منظر شاعر درد نامید، شاعری که انگار انفجاری درون سینه‌اش زندانی است و به نظر نگارنده؛ هنوز هم که هنوز است این انفجار متراکم کامل، آزاد نشده است

صفات بغض مرا فرصت بروز دهید

درون سینه من انفجار زندانی است

عاصم به راستی هنرمند است اما هنرمندان نیز اقسام مختلفی دارند « هنر تجلی احساسات نیرومندی است که انسان آنرا تجربه کرده است »

و فعالیت هنری یعنی: انسان احساسی را که قبلاً تجربه کرده است در خود بیدار کند و با برانگیختن آن بوسیله حرکات، اشارات، خطاها، رنگ‌ها، بازی‌ها، صدا و کلمات به نحوی که دیگران نیز بتوانند همان احساس را تجربه کنند، آن‌را به سایرین انتقال دهد.

و به قول بتهوون «هیچ چیز بهتر از آن نیست که آدمی به نور حقیقت دست یابد و آن‌را بوسیله آینه هنر به هم‌نوع خود بتاباند»

از گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان عرصه تئوریک هنر و ادبیات، چنین بر می‌آید که برای یک هنرمند دو ویژگی، در کنار ویژگی‌های متعدد دیگر بسیار لازم و ضروریست، یکی آن‌که هنرمند باید برای دیدن حقیقت توان و چشم بصیرت داشته باشد و دیگر آنکه برای تاباندن



او از دوری انسان‌های مدرن از هویت خویش، از اعواج فرهنگی، بخاطر بیداد تمدن مدرن، بخاطر قریب الوقوع بودن اضمحلال فرا روایت‌های مقدس، بخاطر نزدیکی بیابان شدن جنگل، به‌خاطر زاییده شدن وحشت از پنجره‌های بی‌چارچوب، به‌خاطر بی‌داد و استبداد آرّه‌های هزار دندانه می‌نالد و به اتحاد درختان امید از دست داده جنگل دل می‌بندد عاصم نمی‌تواند، شگفت‌زدگی خود را از پارادوکس موجود در رفتار و کردار و افکار انسان معاصر، پنهان کند

یئنی تمدنون میوه لرینده ن
آنا وطنیمین پایی چوخ اولدو
ترقی عصری نین برکنینده ن
انسانلار الیه اینسان یوخ اولدو

انیشن ایسته دی آتم گوجیله
اینسانی ، ظلماتدان ایشیقا چکسین
شیطانلار ایستگی تکجه بو اولدو
یئر اوزونه نفاقین توخومون اکسین

گویده ن حیوانلارا یونجا توکنلر
اینسانی آیاقدان سالان اولدولار
بشرحقونا قانون یازانلار
بالانی آنادان آلان اولدولار

عاصم شاعر دل گرفته‌ایست... چون انسانی در سطح مانده و سطحی‌نگر نیست، او نمی‌تواند به قافیه و ردیف و اوزان عروضی و هجا و صور خیال و صنایع و بدایع ادبی، دل خوش کند او در راه رسیدن به مقصد، شیفته مرکب نمی‌شود، بلکه از مرکب شعر و خیال برای رسیدن به مقصد بهره می‌گیرد و هراز گاهی از آن به‌عنوان مسکن آلام و دردهایی که خداوندگار آگاهی و همان عاصم آفرین، به او داده است سود می‌جوید، همین

نیسگیلر آلاندا آریا منی
گورموشم اولدوزلار چاغیریر منی
زهره نین سازی نین یاتیقلی سسی
سیلیبیر کونلومده ن دردی محنی

بورجلیام خیالا دونیالار قده ر
منه هر زاد وثریب بیر زاد آلماییب
کونلوم چکن قده ر گزدریب منی
گینه ده آیاقدان منی سالماییب

عاصم دلی پر درد دارد من او را شاعر درد می‌نامم و شعرش را آیینه درد، اما گویی شانه‌های شعر توان کشیدن بار غم دل عاصم را ندارد از آنجا که خداوند دری به رویش گشوده است و حقایقی را برایش ارزانی داشته است که، شکاف بین آن حقیقت‌های عظیم با واقعیت‌های حقیر ما را شعر، پر نمی‌کند اما با این حال چون شعر عاصم از دل برمی‌خیزد

لاجرم بر دل می‌نشیند
اوره کده ن چیخماسا شاعرین سوزو
اوره کلر قولاغی دینله مز اونو
شعر گیه بیلر ابهام پالتاری
آنجا ق گیه بیلمز خیانت دونو

شعر و قلم عاصم، هیچ‌وقت لباس خیانت به تن نکرده است چرا که شعر برای عاصم مرکب است، مقصد نیست، و عاصم از این مرکب استفاده‌های متعددی می‌کند گاه اندیشه‌های به ظاهر طنز خود را سوار بر این مرکب می‌کند تا شاید، خنده‌ای توام با اشک، مخاطبانش را بیدار کند، گاه از این مرکب برای بیان دردهای جامعه خویش و آلام هستی استفاده می‌کند و گاه از این مرکب برای رسیدن به خاک خیمه‌گاه خورشید بهره می‌گیرد و چنان هیئت‌های حسینی را با علامت‌های

پرچم دنبال می‌کند که گویی بر هیئت‌های مجنون، زنجیر می‌برند و در دامان حسین(ع) می‌آویزد، حسینی که بی‌شک سلیمان(ع) حسرت سپاه اندک او را خواهد خورد و نوح در مقابلش کشتی خود را به حراج خواهد گذاشت

منصور علی‌زاده بیگدیلو
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی



سخنی کوتاه درباره

«جهنمده بیتن گول» (گل روییده در جهنم)

او آتیلیمیشلاری ایستیر هامیدان چوخ آتان اولسون،
او ساتیلیمیشلاری ایستیر قول ائدرکن ساتان اولسون،
نئيله مک قورقو بوجوردور
فلکین نظمی ازلدن اولوب اضدادینه باغلی
قاراسیز آغلار اولانماز،
دره‌سیز داغلار اولانماز،
اولوسوز ساغلار اولانماز،
گره‌ک هر بیر گوزله بیردانا چیرکینده یارانسین،
بیری انسین یره گویدن بیری عرشه اوجالانسین،
بیری چالسین ال ایاق غم دنیزینده،
بیری ساحیلده سئوینجیله دایانسین،
بیری ذلت پالازین باشه چکیب یاتسادا بیرینین بختی اویانسین،
بیری قویلانسادا نعمت‌لره یئرسیز، بیری‌ده قانه بویانسین...

(سوری جان انتظاری از فلک نداشته باش، فلک وفا ندارد
هرقدر که بی وفاست، به همان اندازه هم جفايش زياد است
مثل رقاصه کهنه کار برای هرکسی به نوع دیگری ادا و اطوار دارد
افتادگان را بیشتر به زمین می زند
و دردمندان را روز به روز دردمندتر می‌خواهد
او بی-مصرف رها شده‌ها را می‌خواهد که بیشتر از همه دور بریزد
فلک کسانی که فروخته شده‌اند را بار دیگر دوست دارد به عنوان برده
بفروشد
چه می‌شود کرد سرنوشت چنین است
نظم فلک از ازل برپایه اضداد بنا شده است
سپیدی بدون سیاهی ممکن نیست
بدون دره‌ها کوه‌ها نمی‌تواند باشد
و اگر مرده‌ها نباشند زنده‌ها معنا نخواهند داشت
بایستی برای هرزیبارویی یک زشت‌رویی هم خلق بشود
یک نفر از عرش به فرش سقوط کند
یک نفر به طرف آسمان‌ها اوج بگیرد
یک نفر در دریای غم دست و پا بزند
و یک نفر دیگر در ساحل آسوده خاطر و شادمان بماند
یک نفر در حالی که گلیم سیاه بدبختی‌اش را به سرش کشیده و
خوابیده است، اما
یک نفر دیگر بختش بیدار شود
هرگاه یک نفر در ناز و نعمت غرق می‌شود
دیگری نیز به خون دل خود آغشته گردد...)

سخنی کوتاه درباره «جهنمده بیتن گول» (گل روییده در جهنم) اثر
عاصم کفاش اردبیلی:

یکی از نقاط قوت این اثر شمول آن به داستانی واقعی است که در ذهن
مخاطب تازگی دارد و زبان متفاوت شاعر نیز به تازگی آن افزوده است.
این اثر از دو بخش اصلی تشکیل یافته است:

بخش اول آن به بیان اصل داستان می‌پردازد و شاعر سعی دارد با آوردن
تصاویری این هدف خود را به انجام برساند. زبان وی زبانی متفاوت
است. تلمیحی که به داستان «سارای و خان چوبان» زده و با بیانی بسیار
بدیع به آن اشاره کرده است به تنهایی براعت استهلال بسیار زیبایی
می‌تواند باشد برای نقل این داستان: «خان چوبانسیز سئله تاپشیرسین
اوزون/ یوردوموزا بیر سارا گلدی». عاصم با هنرمندی خاصی «سوری»
را به دیگر عاشقان افسانه‌ای نیز تشبیه می‌کند اما به تفاوت اصلی این
داستان با آن‌ها نیز اشاره می‌کند. این‌جا دیگر لیلا بیابانگردی می‌کند
«ایش دونوب لیلی دوشوب چوللره مجنون سوراغیندا» و این شیرین
است که در عشق فرهاد دل بیستون را می‌شکافد «شیرین الده تشه
داغ پارچالاییر فرهاد اوتورموش اوتاغیندا».

دیگر بخش مهم این اثر را قسمت دوم آن تشکیل می‌دهد. آن‌جا
که خواننده شاعر را در بطن ماجرا می‌یابد و وی را روایتگری صرف
نمی‌بیند. شاعر، عاشق را مورد خطاب قرار می‌دهد و با وی درد دل
می‌کند. این عمل باعث می‌شود تا اثر وی صمیمیت خاصی را تجربه
کند و این خصوصیت را به خواننده و شنونده نیز منتقل کند. کمتر
داستان عاشقانه‌ای را سراغ داریم که این ویژگی را دارا باشد. معمولاً
در آثار مشابه به روایت صرف بسنده شده است و اگر شاعر بخواهد
احساس خود را بیان کند بیشتر از زبان عاشق و یا معشوق این کار
را انجام می‌دهد اما عاصم در بخش دوم این اثر خود مستقیماً حضور
دارد و «سوری» را دلداری می‌دهد، با وی همدردی می‌کند و مکر و
دستان‌های روزگار را فرا یاد او می‌آورد. این بخش از اثر وی که به
نکوهش از روزگار پرداخته برای چند لحظه خواننده را از یک فضای
صرف عاشقانه خارج می‌کند و ضمن تاسف از عشق نافرجام عاشق،
به دیگر نافرجامی‌ها و بی‌بهره گی‌های موجود در زندگی تسری پیدا
می‌کند و حتی از جبر نیز سخن به میان می‌آورد. به ویژه زمانی که به
وجود اضداد در زندگی اشاره می‌کند. اشعار وی خود بهترین گواه بر این
مدعاست:

«سوری جان اومما فلکدن، فلکین یوخدو وفاسی،
نه قدر یوخدو وفاسی، او قدر چوخدو جفاسی،
کوهنه رقاصه کیمین هر کسه بیرجوردی داسی،
او آباقدان دوشنی ایستیر ایاقدان سالان اولسون،
او تالانمیشلاری ایستیر گونوگوندن تالان اولسون،

مهدي ميرزا رسول زاده
شاعر و نویسنده (رئيس انجمن شعر و ادب استان اردبیل)



نگاهی به شعر طنز از دیدگاه عاصم اردبیلی

به طور مستقیم با آن‌ها درگیر بوده و سرچشمه‌ی این شعرها خیالی نیست. انیمای شعر عاصم زندگی او و هفت‌خوانی است که وی در عبور از آن‌ها به سرایش می‌پردازد.

نگاه عاصم در اشعار طنز، یک نگاه جدی است و گاهی در اشعاری مانند «پوچلوق» خواننده در ابیات نخستین، متوجه طنز بودن آن نمی‌گردد و جدیت شعر بر طنزگونه بودنش می‌چربد. عاصم هرگز از لطیفه‌های

رایج و سوژه‌های نخ‌نما در جامعه، شعر نساخته است و همین‌طور که پیشتر گفته شد، اشعار طنز وی درپچه‌ای است که از ورای آن می‌توان جامعه‌ای را دید که عاصم در آن زندگی می‌کند. همین می‌بین این نکته است که نگاه عاصم به طنز متفاوت است.

به دلیل اهمیت برقراری یک ارتباط صمیمی و ناگسستگی با خواننده، زبان در شعر طنز نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. زبان عاصم در اشعار طنزش، زبانی کهنه و از گردونه‌ی استعمال خارج شده نیست. چندان نو هم نیست که نتواند با مخاطب خویش رابطه برقرار کند. عاصم اشعارش را به زبان ادبی روز می‌سراید و از لغات منجمد و کهن یا واژه‌های نو بی‌کی

هیچ پشتوانه‌ی فرهنگی‌ای در شعر آذری ندارند استفاده نکرده و تظاهر به علم و فلسفه‌ای دروغین و تصنعی نمی‌کند. یکی دیگر از ویژگی‌های اشعار طنز عاصم، عامه‌پسند بودن آن است. و شاید عده‌ای بر این پندار باشند که عامه‌پسند و همه‌فهم بودن شعر نشان از سستی و خامی آن دارد ولی به قول ادیب بی‌مثال، استاد شفیعی کدکنی اگر شاعری به لحاظ پشتوانه‌ی فرهنگی از توده‌ی مردم باشد، شعرش قاعدتاً در آغاز کار گروه عوام را فرا می‌گیرد و چنین شعری زنده و سودمند است.

«طنز نوعی از شعر است که در آن واقعیت‌ها و رخدادهای تلخ اجتماعی با آمیزه‌ای از تمسخر و شوخی سروده می‌شود و شاعر از بی‌نظمی‌های اجتماعی انتقاد می‌کند. می‌توان گفت همانند داروی تلخی است که بیمار در پوششی آنرا مصرف می‌کند تا تلخی آنرا در دهان احساس نکند. اشعار طنز این دفتر هم از همان مقوله هستند.»
(عاصم اردبیلی - مصاحبه‌ی مطبوعاتی)



استاد عاصم اردبیلی به همراه استاد شاهی اردبیلی

با نگاهی اجمالی به تعریف طنز از دیدگاه عاصم اردبیلی، می‌توان به طرز فکر و انگیزه‌ی این شاعر برای سرودن اشعار طنز پی برد. انتقاد از تلخی با شیوه‌ای شیرین که همین پارادوکس، رسالت مهم و خطیر طنز است. یکی از ویژگی‌های بارز اشعار عاصم به‌ویژه طنزهای وی این است که می‌توان حضور او را در لابه‌لای اشعارش دید. عاصم در لابه‌لای اشعارش زندگی می‌کند. به قول خودش: «شاعر نمی‌تواند تافته‌ جدا بافته باشد پس طبیعی است که از اجتماع خود تاثیر خواهد گرفت و برای بیان آن تاثیر، کدام دامن می‌تواند بهتر از دامن شعر باشد که به آن پناه ببرد و درد را نشان دهد؟» عاطفه‌ی موجود در اشعار عاصم تاثیر مستقیمی است که وی از

حوادث و رخدادهای اطرافش گرفته و با خیال‌انگیزی استادانه آنها را به هم گره داده است. اتفاقات ناگواری که در زندگی وی روی داده به ویژه فوت فرزند جوانش، اشعار وی، چه طنز و چه اجتماعی را دچار حال و هوای حزن‌آلود و گاه جدی نموده است. عاصم موقعیت‌های طنز شعرش را مابین واقعیت‌های زندگی شخصی و اجتماعی خویش جستجو می‌کند. دنیای طنز وی سورئال نیست و می‌توان به راحتی آن را لمس و با آن زندگی نمود. بعضی از اشعار وی مانند «عذاب ملاکه سی» و «تزه میدان» پرداخت طنز به ماجراهای است که شاعر خود

شاعر دردهای همین مردم

خود نیز گام در قلمرو بیکران و سحرانگیز کلمات گذاشتم و دستی هر چند لرزان در ساحت شعر و نقد یافتم، چند مطلب کوتاه درباره‌ی عاصم و شعرش نوشتم، که یکی از آن‌ها با عنوان «سس سیز بیر اولوم دن قوپان هارای» که نقد نظری بود بر شعر «یارالی دورنا» در آوای اردبیل چاپ شد و او کتاب خودش را برایم امضاء کرد و فرستاد. این رفاقت خجسته تاکنون ادامه داشته است.

اکنون می‌اندیشم اگر او را شعر مردم می‌شناسند و بازگوی دردها و رنج‌های بی‌شمار ایل، و اگر بیش از هر شاعر دیگری در این دیار شعرهای او را آیینی‌ی احوال و اوضاع اجتماع می‌دانند، بیراه نیست. چرا که عاصم اگرچه شاعری است فرارفته از محدوده‌ی فهم‌های ناقص و دیده‌های تنگ، اما هنوز یکی از همین مردم است.

معلم فرزندان همین مردم بوده و سالیان دراز و گر گستره‌ی دردهای بی‌فرجام و بی‌درمان همین مردم. شعر او زبان حال مردم ستمکش است. حتی شخصی‌ترین سروده‌ها و غزل‌های عاشقانه او خالی از درد مردم نیست، او در میان مردم و با درد مردم بالیده و نفس کشیده و زیسته است. نه به جایی وابسته بوده و نه خود را به لطایف الحیل به جایی و دستگاهی و معاقی بسته است. همچون همشهریان فرودست خود با پریشانی و دردندی و صبری زیسته و گریسته و گاهی بر اوضاع بی‌سامان جهان خندیده است.

شعر او از محدود مواردی است که پسند مخاطب عام را به همراه توجه مخاطب خاص، توأمان با خود همراه دارد. در چشم آنان که اندکی با مقوله‌ی شعر بلاغت آشنایی دارند، این سلوک شگفت و شگرف، یعنی درک اقتضای زمانه و زیستن در کنار مردم و ماندن بر قله اعتبار و راه رفتن بر لبه‌ی تیغی که جز زخم و درد، چیزی نصیب شاعر نمی‌کند اما او را به ذروه‌ی آرزوهای قوم فرا می‌کشد، و نیفتادن از دوسوی این بام بلند که آن را هنر اجتماعی می‌نامیم، رندی حافظانه و آگاهی دردمندانه و سرشتی ویژه و حساس می‌طلبد، درود بر شرف او و سایه‌اش بر سر این شهر پریشان و دوستداران شعر دردمندانه مستدام باشد.

میان آفریده و آفریدگار در خلق آثار هنری و ادبی گاهی چندان زیاد و آشکارست که موجب شگفتی آدمی می‌شود. هنگامی که خالق یک اثر هنری یا ادبی را می‌شناسی و اثر وی را نیز می‌بینی یا می‌خوانی و به این تفاوت و تباین پی می‌بری، از خود می‌پرسی چگونه ممکن است میان خالق اثر، با خود اثر هنری و ادبی چنین فاصله‌ی بعیدی باشد؟!

این قضیه اگرچه در مورد بیشتر آثار هنری صادق است، اما یک قاعده‌ی تخلف ناپذیر نیست، گاهی اثر هنری آیینی‌ی است برای باز نمایی خالق خود، چنانکه برخی از اشعار، سیمای شاعر خود را به خواننده نشان می‌دهند، اگر این سیمای بازنموده با سیمای حقیقی شاعر و سلوک او به عنوان یک انسان در مراتب و مواقف اجتماعی و اخلاقی مطابقت داشته باشد، حکایت از صداقتی ژرف در حال و قال شاعر می‌نماید.

چنین هنرمندان و شاعرانی در روزگار ما که بازار دورویی و سکه چند زبانی، رواج و رونق دارد، حکم کبریت احمر را دارند و همنشینی و همسخنی با آنان غنیمتی گران‌بها و کیمیایی نایافتنی است.

آشنایی من با شعرو شخصیت عاصم، به دهه دوم زندگی‌ام بر می‌گردد، در سال‌های دهه شصت زمانی که همپای پدرم و چند تن دیگر از اهالی بزرگوار فرهنگ این دیار، توفیق همراهی و هموردی با او را در قلعه‌ی بابک و جنگل‌های باغرو و چند جای دیگر یافتیم. چهره و صدای محزون و رفتار و کردار بی‌تکلف و فروتنانه عاصم را از همان دوران بیاد دارم که دقیقاً مطابقت داشت با سیمایی که از او به هنگام خواندن سروده‌ی ارجمندش «سوری، جهنمه بیتن گول» در ذهن و ضمیرم نقش بسته بود، این شعر زیبا که بعداً ورد زبان اهالی اردبیل و آذربایجان گردید و عاصم را تبدیل به یکی از شناخته شده‌ترین و

محبوب‌ترین شاعران اردبیل کرد، مرا نیز همچون بسیاری از همان ابتدا اسیر جاذبه‌ی شگفت‌انگیز و سحر کلمات جاری‌اش نموده بود، دیدار شاعر نه تنها از شدت آن سحر و جاذبه فرو نکاست بلکه تأثیرات آن جذبه‌ی جادویی را پایدارتر و صمیمانه‌تر در قلبم حک نمود. بعدها که



اگر او را شعر مردم می‌شناسند و بازگوی دردها و رنج‌های بی‌شمار ایل، و اگر بیش از هر شاعر دیگری در این دیار شعرهای او را آیینی‌ی احوال و اوضاع اجتماع می‌دانند، بی‌راه نیست. چرا که عاصم اگرچه شاعری است فرارفته از محدوده‌ی فهم‌های ناقص و دیده‌های تنگ، اما هنوز یکی از همین مردم است.



شهاب‌الدین وطن‌دوست
مدرس دانشگاه و شاعر

عاصم، شاعر عاطفه‌ها



پیش از خود است. عاصم شاعر اجتماعی است و زبانش برای خوشی‌ها و ناخوشی‌های هموعان خود می‌چرخد. از هنجارها و ناهنجاری‌های مردم کوچه و بازار حرف می‌زند. با شادی آن‌ها شاد است و در سوگ آن‌ها سوگ سرود. امتیاز بزرگ استاد در به کارگیری زبان عامه‌ی مردم و گویش محاوره‌ای در شعر فاخر است. قالب «سربست» و «قوشما» با لغات، واژگان و ترکیب‌های عامیانه در شعر عاصم به قدری روان و سلیس به ظهور بروز رسیده که در بسیاری از موارد خوانندگان شعر او فکر می‌کنند که آن‌ها دارند با همدیگر محفلی و دور هم صحبت می‌کنند و هیچ تکلف و تصلفی در کلام نیست. شاید وجه متمایز شعر عاصم هم همین باشد. تعقیدی در زبان و محتوای شعر عاصم وجود ندارد. صد البته این سادگی و سلامت نه تنها به اعتبار و ارزش ادبی سروده‌های استاد به خصوص در آثار عروضی‌اش لطمه می‌زند بلکه ایشان در این نوع شهرها هم بسیار توانمند و اندیشه‌ورز ظاهر شده‌اند. عاصم مصداق بارز این مدعی است که:

«شاعر اوز ائلینین کسگین دیلی ایر

شاعر تک اوزو یوخ، ائل هیکیلی دیر»

از زبان فاخر و استادانه عاصم که بگذریم، اندیشه و تخیل شعری همراه با پیام‌های متعالی انسانی که در ادبیات استاد، مرصع به رشته‌ی نظم کشیده شده است جای بسی تحسین و تفاخر دارد. مخاطبان خود را در ارائه‌ی آثار به هیجان و ابراز احساسات و می‌دارد و به استقبال و استحسان از جا بلند می‌کند. کلیدواژه‌های وطن، درد مردم، هموع دوستی، خدامحوری، عدالت، مبارز با نابرابری، ارادت به ائمه‌ی اطهار(ع)، دفاع مقدس، شجاعت و حماسه، شهید و شهادت و انسانیت تام همه و همه از مؤلفه‌هایی است که عاصم را به مضمون آفرینی در بیان خود بر می‌انگیزد. گاهی مضامین بکر و نو، عاصم را به خود مشغول می‌دارد و گاهی عاصم مضامین بلند و انسانی را ادبیانه می‌آفریند.

کتاب‌های «قنلی سحر، یارالی دورنا، کوزلو سوزلر و سوزلوگوزلر» و دفاتر شعری چاپ نشده‌اش همه از روح بلند و دردمندانه او حکایت می‌کنند و شعر او بلکه خود شاعر را در قلب مردم جای می‌دهند. شاخصه بارز عاصم البته به نظر من روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی

در حوزه‌ی ادبیات آذربایجان به ویژه در شعر عروضی و هجایی منطقه اردبیل کمتر کسی است که با نام و آوازه‌ی استاد عاصم اردبیلی آشنا نباشد. صالح عاصم کفاش که به جهت اشتها به عاصم اردبیلی شاید بسیاری از دوستدارانش هم نام و فامیل کامل او را نمی‌دانند ولی با همان عشق و علاقه‌ای که به سروده‌های او دارند، خودش را نیز دوست می‌دارند.

عاصم با منظومه‌ی سبست «سورو = ثریا» و بالطبع با کتاب ارزشمند «قنلی سحر» معروف شد و بر سر زبان‌ها افتاد. البته همگامی و همراهی او با انجمن شعرو ادب استان به خصوص انجمن‌های ادبی حافظ و آل محمد(ص)، وی را در انواع مختلف شعری از غزل، مسمط و ترکیب تا شعرهای هجایی مثل «قوشما» مطرح ساخت. وی به شعر کلاسیک این مرز و بوم بیشتر علاقه نشان داده و ریتم موسیقی کلام را صمیمانه عشق می‌ورزد تا جایی که موسیقایی کلام در شعرهای آزاد و نیمایی او مخصوصاً «سربست‌ها» چنان عرض اندام می‌نماید که شاید دیگر هم قلمان او به این اندازه از موفقیت در چنین قالبی دست نیافته‌اند.

عاصم در اکثر قوالب شعری موضوعات مختلف عاطفی، اجتماعی، آیینی و عاشورایی، اخلاقی و مشکلات روزمره‌ی مردمی را مدنظر قرار داده و شعرهای غزایی سروده است و به نوعی زبان گویای مردم دیار خود بوده و می‌باشد. وقتی غزل می‌گوید، با تمام وجود احساسات و عواطف انسانی را در آن به نمایش می‌گذارد. از عشق زمینی سخن به میان می‌آورد و در عشق حقیقی به پایان می‌رساند.

«نفس تا منله همدمدیر قوپار سس بند بندیمون

کی ؟؟؟؟دن اوممیور بیر کیمسه دنیاده نوا سیزلیق»

مسمط‌ها و ترکیب‌های استاد بیشتر اجتماعی و بیان رنج‌ها و آلام طبقات مستضعف جامعه است و زمانی که عشق و ارادتش را به ائمه‌ی اطهار(ع) به ویژه سید و سالار شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین(ع) و یاران با وفایش ابراز می‌دارد، مرثیه‌پردازی است قدر قدرت که صنایع و فنون بدهی را در استخدام موضوع و محتوا قرار می‌دهد و در سبکی خاص شعر می‌سراید که می‌توان گفت به حق تالی بزرگان

اوست با فرهنگ‌ها و آداب و رسوم مردم این منطقه که بیشتر در شعرهای ترکی و هجایی او نمود پیدا کرده است و می‌توان گفت که این بخش از شعرهای استاد به گونه‌ای از ادبیات فولکلوریک آذربایجان و فرهنگ غنی جامعه سرچشمه می‌گیرد و این آفرینش‌های ادبی مثل همان شعرهای غیرمکتوب و فولکلور زبان ترکی سینه به سینه گشته و به عنوان ادبیات شفاهی حفظ شده است. شعر ترکی عاصم هم گاهی چنین جایگاهی پیدا می‌کند.

«ییلیم بو بؤلگونو بۆلدو هانسی آل

یارا منه چاندی، یار سنین اولدو

قایغی سین چکیدیم باغچانین باغین

تیکانین من دردیم، بارسنین اولدو»

عاصم با این آثار ماندگار دین

خود را نسبت به مقوله‌ی

انسانیت و آحاد مختلف جامعه

ادا کرده است و شاید این ما

هستیم که از او به عنوان

یک پدیده‌ی ادبی قدردانی

در خور و شایسته نکرده‌ایم اما

چه می‌شود که خود استاد در

مقدمه‌ی کتاب «یارالی دورنا»

به این مهم در کمال تواضع اشاره

می‌کند و توقعی هم از کسی ندارد.

«زمانی که امثال ما برای بهبود معیشت

و سامان زندگی خود تلاش می‌کردند، من و سایر

صاحب قلمان در تنور آتشین ادبیات سوختیم، به سیم و زر دل نبستیم

و به زلف طلایی خورشید کلام آویختیم».

«شعرین نقدر شعله‌سی میخانه‌میزده وار

یارین او قدر جلوه‌سی پیمانه‌میز وار»

یکی دیگر از وجهه‌های ادبی اجتماعی استاد، طنزپردازی اوست. طنزهای شعری که در نهایت ادب و با لحاظ کردن معیارهای شعر طنز، بدون هتک حرمت و هزل، صرفاً برای نشان دادن غنچه‌های لبخند بر لبان مردم سروده می‌شود. البته در این نوع شعرها هم استاد عاصم زیرکی خاصی به کار می‌برد و آن ذکر مشکلات و دغدغه‌های مردم در قالب طنز است. انصافاً استاد ید طولایی در شعر طنز دارد و در مقایسه با سایر طنزپردازان ترک زبان می‌توان روی او حساب ویژه‌ای باز کرد. البته بذله‌گویان و هزل‌پردازان که بعضاً از ذکر هیچ مورد دوش‌شان و حتی ناپسند ابایی ندارند، جای خود دارند و استاد به عنوان یک شاعر

مردمی «خلق شاعری» قابل مقایسه با آن‌ها نیست.

«آما یوزمین دؤنه افسوس بو تحصیل و کمالات

آچار بیر مشکلی هیپهات!

هله‌سن باشینی اوینات

اولسامین بیر هزین صاحبی، پول اولماسا محکوم شهردی

سوز و شهد اولسا زهردی

یوخسولون جعفری باش قورلاسادا عرشه جفردی ...»

راستی چقدر فرصت و حوصله‌ی فراخ می‌خواهد

در مورد شخصیت ادبی ادیب ادیبی چون

عاصم حرف زدن و مطلب نوشتن.

آفرینش ادبی او، ویژگی‌های

شعری او، زبان مردمی و نزدیک

به محاوره‌ی او، تسلط وی بر

آرایه‌های ادبی، تصویرها و

نکات برجسته در تراوشات

قلمی او همه از جایگاه رفیع

استاد در عرصه‌ی ادبیات

حکایت می‌کند. به همین

مقدار بسنده می‌کنیم و با

شعری تقدیم به ساحت معزز او

مطلب را به پایان می‌بریم.

باغچا باغچا لاله بیتیر باغیندا

قورو یاپراقلا را یار اولما عاصم

یا! جوان شعر یاز قوجا چاغیندا

دایان ساوالان تک، یورولما عاصم

شعر عالیمنده یاشادین اسره‌ک

هله ده دولو دور سینهن دنیز تک

پایلا چیخیش للردا گل اتک‌اتک

سؤگینی خلقیندن گل آلما عاصم

توفان قویاریسان قوشما قوشاندا

حقه آرخالانین داغلار آشاندا

سینه‌ندن کوکره‌ئیب غملر داشاندا

نه یاغما بولدوتک، نه دولما عاصم

عصمتدن دوتولوب آدین، شهرتین

هم اوزون متین‌سن، هم شعرین متین

ائل‌لرین یادیندن چیخارسان چین

دردین چوخ اولسادا سارالما عاصم



اصغر تقی‌زاده شکبیا
پژوهشگر و نویسنده



سخنوری جان سوخته و انسانی غم‌اندوخته

و در حقیقت تکلیف‌گرایی جزء ویژگی‌های این هنرمند فرهیخته و برجسته است. تمام تار و پود وجود عاصم آکنده از عشق و افتادگی است و کسی است که در گفتن و سرودن شعر دنبال اهداف دنیایی نیست و کاسی و کاسب‌کارانگی را در رفتار و سلوک شاعرانه خویش از بین برده است. عاصم سخنوری جان سوخته و انسانی غم‌اندوخته است که با شهد کلمات شیوا و دلنشین و بی‌بدیل خود به تبیین دردها و آلام جامعه و انسان‌هایی پرداخته است که شاید فرصت ظهور و ثبوت پیدا نکنند و یا در هیاهوی روزمره‌گی به محاق غفلت فرو روند و استعداد دستیابی به بایستگی‌ها را یا نداشته باشند و یا از دست بدهند. عاصم در چنین موقعیت‌هاست که به یاری دردمندان جامعه می‌آید و با نهیب‌های خود، شلاق تأدیب را بر غافلان می‌نوازد و اکسیر حقیقت‌خواهی و خروش در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان را بر پیکره‌ی جامعه‌ی خود تزریق می‌نماید. او در خلق آثار خود نمی‌تواند انگیزه‌های درونی خویش را مخفی کند و با تمام سادگی و بی‌پیرایگی خواننده و شنونده را با خود همراه کرده و از دغدغه و دل‌مشغولی‌های خود می‌گوید و با روشنگری‌های بی‌نظیر پیام‌ها را منتقل می‌کند و با چهل و نادانی و نامردی و نامردمی‌ها به مبارزه و محاجه برمی‌خیزد.

الهی هر نه و نرسون مرده‌وتر نامرده دو وئرمه
وطن‌دش حقیقه بیگانه حق وتو وئرمه
جلودار؟؟؟ بیزه دانانی دشمن اولسادا اولسون
اما نذیر لطف قیل سوز قانمیان دوستاجلو وئرمه

عاصم با بهره‌گیری از تمثیلات و سوژه‌های اجتماعی پیرامون محیط زندگی خود و با اشارات دقیق و با نشانه رفتن انگشت اشاره به حوزه مسایل اجتماعی عقل و هوش هر پاک‌اندیشی را به تماشا و قضاوت و تحلیل و تعمق و تأمل وادار می‌کند، چنانکه صاحبان منطق را گریزی از آن نیست. پدید آوردن آثار فراوانی نظیر شیخ ممد بهلول ثانی در اردبیل، منظمه‌ی سوری، کوزلو سوزلر، قانلی سحر، یارالی دورنا، نیسگلی گولوشلر و سوزلر گوزلر و دهه‌ها مورد از این قبیل

تا دوست عزیزم وحید ضیایی از بنده خواستند در ویژه‌نامه‌ای که در تکریم و تعظیم معلم دل‌سوخته و پاکباز و شاعر درد آشنا و سخن‌شناس قهار استاد پرویز عاصم‌کفاش اردبیلی در حال تدوین است مطلبی بنویسم، به ایشان عرض کردم نوشتن و بیان در خصوص استاد از همچو منی که بضاعت ندارد و ادب درسی و ادب نفسی‌اش توانایی سیر و سلوک در عالم شعر و ادب، خاصه در ادبیات منظوم زبان شیرین و پرتوان ترکی با همه‌ی زیبایی‌هایش را نیز ندارد، بسیار سخت و شاید اهل نظر و دقایق و ظرائف نیز بر این حقیر ناچیز خرده گیرند؛ و اساساً معتقدم در مورد استاد عاصم اردبیلی کسانی سخن بگویند که دستی در آتش دارند و شعر و ادب و احساسات شعورمندانه و لطایف باریک و نکته‌سنجی را در جان و دل خود نهاده‌اند. کوتاه سخن اینکه اصرار این عزیز مانع از این شد که به عنوان یک عنصر خدمت‌گزار فرهنگی و کسی که چند صباحی به عنوان مدیر حوزه فرهنگ و هنر در خدمت اهالی صمیمی و تلاشگر فرهنگ و هنر بوده است و شاید حسب وظیفه حشر و نشری که با قاطبه‌ی هنروران و صاحبان ذوق و سلیقه داشته است و اربابان فضل و رأی این خطه‌ی پرشکوه و پرآوازه را در عرصه‌های مختلف علمی و فرهنگی و هنری و

دین و نقاهت می‌شناسد در مورد این سخنور برجسته و شاعر درد‌آشنای سرزمین مهر و آئینه (اردبیل) چندجمله‌ای من باب ادب و تکریم کمال و تعظیم در پیشگاه معلمی دلسوز و ظریف‌گویی همچون عاصم چند جمله‌ای ننویسم. حداقل با این نیت که گفته آید این سخن که ما نیز در برابر بلندی فکر و احساسات شورانگیز عاصم خاضعیم. عاصم اردبیلی شاعری پرسوز، همدمی درد‌آشنا، بی‌نویان را نوا، متواضعی باصفا، پایبند به رسم وفا و آیین مدار و دل‌نشین که آئینه‌ی وجودش را صیقل داده و پاک آئین سخنوری است که سیطره‌ی وی مرزهای فرهنگ و ادب را درنور دیده و تأثیرات شگرف و عمیق سروده‌هایش در گستره‌ی فرمانطقه‌ای افکار و اندیشه‌های زلال‌اندیشان و آگاهان به مسایل اجتماعی و فرهنگی را تسخیر کرده است.

عاصم شاعری است که همچون دیده‌بان هوشیار زوایای گوناگون پهنه‌ی فرهنگ و ارزش‌های معنوی را نگاهبانی می‌کند و همچون غافلان و بی‌خبران از کنار آن‌ها به راحتی و به سادگی عبور می‌کند



نشان می‌دهد که عاصم خط فکری‌اش مردم‌مداری و مردم‌مداری است و رسالت انسانی و تعهد شاعرانه‌اش دل در گرو مردمان جامعه دارد که صبح و شام با آنان می‌زید و با آنان سپری می‌کند و با دردها و آلام آنان زندگی می‌کند و همچون طبیبی دردآشنا به مداوای کژی‌ها و ناراستی‌ها و بیماری‌های اجتماعی می‌پردازد و با تیغ سخن به جراحی غده‌های ناآشنا در پهنه‌ی اجتماع می‌رود.

عاصم خط فکری‌اش مردم‌مداری و مردم‌مداری است و رسالت انسانی و تعهد شاعرانه‌اش دل در گرو مردمان جامعه دارد که صبح و شام با آنان می‌زید و با آنان سپری می‌کند و با دردها و آلام آنان زندگی می‌کند و همچون طبیبی دردآشنا به مداوای کژی‌ها و ناراستی‌ها و بیماری‌های اجتماعی می‌پردازد و با تیغ سخن به جراحی غده‌های ناآشنا در پهنه‌ی اجتماع می‌رود.

عاصم آنگاه که به مرثیه روی می‌آورد نیز به موضوعاتی می‌پردازد که خروش شجاعانه‌اش او را متمایز از دیگران می‌سازد. عاشقان ولایت، و مردمان حسینی اردبیل، اشعار جانسوز و بیان عارفانه و حق مدارانه‌اش را که منشأ آن اهداف قیام و نهضت عاشورا است در ماه‌های محرم هر سال و در بازار اردبیل بیاد دارند و تحسین‌های آنان بر این سخن سبّخ، دال بر این است که وی با تاسی به آرمان‌های سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در قیام بر علیه

زشتی‌ها و پلیدی‌ها و تحریف دین حق و آلوده کردن آن با هوس‌های شیطانی و شهوت‌پرستی یزیدبن معاویه، در مقام مقایسه بر می‌آید و

پیروان راستین حسین مظلوم را در پرهیز از رفتارهای ناپسند و ظالمانه در تمام ابعاد زندگی و مسلمانی فرا می‌خواند و با حفظ ارتباط تنگاتنگ خود با زیربناهای فکری سیدمظلومان، حسین فاطمه و علی اولین مظلوم تاریخ علیهم‌السلام، حیات درونی و معنوی جامعه دینی و شیعی را قوام و استحکام می‌بخشد و شور و هیجان همراه با منطق و عقلانیت را به مخاطبان هدیه می‌نماید؛ و افکار و اندیشه‌های بدیع و نوآورانه خود را عینیت بخشیده و ملموس می‌کند. عاصم نهایتاً با دوری از جریان‌های فکری گوناگون با سلیقه‌های مختلف که ارتباطی با معنویت و زلالیت نداشته است تعلق خود را به مردم جامعه حفظ کرده و اعتقاد من بر این که با مردمی زیستن خود و با مردم بودن عاصم را و افکار و اندیشه‌ها و سروده‌هایش را جاودانگی می‌بخشد و قدرت و پتانسیل‌های اشعار و دیوان شعری او قرن‌ها را در خواهد نوردید و الهام‌بخش آیندگان و جویندگان حق و عدالت و فضیلت خواهد شد. عزت و سربلندی و شفای ایشان را از ایزد سبحان مسئلت می‌نمایم.

امیررجبی
نویسنده و محقق



نقش و جایگاه مضامین اجتماعی در اشعار استاد عاصم اردبیلی

حماسی
عشقی و غنایی
تعلیمی و حکمی
دینی و عرفانی
اجتماعی

در طول تاریخ ادبیات، شاعران و سخنوران و نویسندگان مختلف، برحسب عقاید، سلاقی و روحیات خویش و یا تأثیرات مکانی و زمانی؛ برخی از این مضامین را بیشتر از بقیه مورد توجه قرار داده و اغلب آثار خود را در آن مضمون خلق نموده‌اند، چنان که در ادبیات فارسی، نام فردوسی با حماسه و نام نظامی با ادبیات عاشقانه و نام عطار و مولوی با ادبیات تعلیمی و عرفانی و نام شاعران مشروطه‌طلب در دوره معاصر، با مضامین اجتماعی گره خورده است.

با این توصیف، مروری سریع بر درونمایه و مضامین و حتی عناوین و موضوعات بسیاری از اشعار منتشر شده از استاد عاصم اردبیلی نشان می‌دهد که او شاعری کاملاً اجتماعی است و مضامین اجتماعی، مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه‌های این شاعر در سروده‌های درخشان اوست که در این مختصر، به عنوان نمونه به تحلیل این موضوع در دو مجموعه شعر منتشر شده از وی می‌پردازیم.

در نخستین مجموعه شعر منتشر شده از عاصم به نام «قانلی سحر» که به چاپ‌های متعددی نیز رسیده است؛ تقریباً نیمی از اشعار به طور مستقیم به مضامین اجتماعی می‌پردازد و در لابلای بقیه اشعار کتاب نیز که دارای مضامین متفاوت دیگری مانند عشق است، بازهم می‌توان به طور غیرمستقیم از دغدغه‌های اجتماعی شاعر نشان گرفت. (قانلی سحر، ۱۳۸۲)

در این کتاب که برخی از اشعار آن در دوران جنگ تحمیلی سروده شده، به خوبی می‌توان تجلی حال و هوای جنگ را به عنوان واقعیتهای اجتماعی در روحیه و اشعار شاعر احساس نمود تا آنجا که حتی نام کتاب از عنوان دومین شعر مجموعه که به موضوع بمباران هوایی شهرهای ایران به وسیله هواپیماهای عراقی می‌پردازد، برگرفته شده است. (قانلی سحر، ۱۳۸۲: ۲۵) و همین موضوع در شعر دیگری از کتاب تحت عنوان «قانلی گونلر» دستمایه سرودن شعری برای شهدای بمباران هوایی شهر اردبیل می‌گردد (قانلی سحر، ۱۳۸۲: ۹۵). علاوه بر این دو شعر، در شعر «قاراقوش» نیز رد پای همین مضمون دیده می‌شود (قانلی سحر، ۱۳۸۲: ۱۱۳) و غزل دیگری از همین کتاب بازهم به طور مستقیم به موضوع جنگ می‌پردازد که در آن، شاعر از زبان یک اسیر ایرانی سخن می‌گوید و روحیه مقاوم و ستودنی او را شرح می‌دهد (قانلی سحر، ۱۳۸۲: ۵۰).

همچنین موضوع انقلاب اسلامی به عنوان یک رویداد و تحول اجتماعی مهم و اساسی در جامعه نیز با مثنوی «انقلابین سسی» (قانلی سحر، ۱۳۸۲: ۲۹) در نخستین مجموعه شعر عاصم انعکاس چشمگیری دارد.

استاد «صالح عاصم کفاش» معروف به «عاصم اردبیلی» از شاعران پرآوازه و برجسته معاصر آذربایجانی است که شهرت و آوازه اشعار وی فراتر از زادگاه و دیارش در اردبیل، تمام نقاط آذربایجان و ایران را فرا گرفته و بسیاری از اشعار دلنشین او، ورد زبان مردم گردیده است.

اشعار این شاعر گراند، هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ فرم، دارای برجستگی‌های ویژه‌ای می‌باشد که بدون شک بر غنای زبان و ادبیات ترکی افزوده و از جایگاه ویژه و ماندگاری در ادبیات معاصر ترکی آذری برخوردار گردیده و نام وی را برای همیشه در تاریخ ادبیات این مرز و بوم به ثبت رسانده است.

اهمیت اشعار و سروده‌های استاد عاصم اردبیلی به حدی است که بررسی و تحلیل اشعار وی از ابعاد و جنبه‌های مختلف می‌تواند موضوع مقالات متعدد پژوهشی و حتی پایان‌نامه‌های دانشگاهی باشد که پرداختن به آن فرصتی فراخ می‌طلبد و نیازمند توجه جدی و اهتمام محافل علمی و دانشگاهی به این موضوع می‌باشد.

اما در این میان، یکی از جنبه‌های پر اهمیت شعر عاصم، بُعد اجتماعی سروده‌ها و اشعار اوست که موضوع بحث مقاله حاضر نیز خواهد بود تا با مروری سریع بر دو مجموعه شعر منتشر شده از وی تحت عناوین «قانلی سحر» و «یارالی دورنا»؛ به شرح و تبیین مختصر این موضوع بپردازیم و نقش و جایگاه مضامین اجتماعی در اشعار استاد عاصم اردبیلی را بر اساس مطالعه موردی این دو مجموعه شعر بررسی نماییم و در نهایت، مدخلی هرچند کوتاه، بر انجام پژوهش‌های مفصل‌تر در این خصوص بگشاییم.

مضمون یا درونمایه یا تم [Theme] مفهومی زیربنایی و انتزاعی است که از موضوع اثر ادبی به وجود می‌آید و اجزای متعدد و بخش‌ها و موقعیت‌های آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. (دانشنامه ادب فارسی، ۱۳۸۱: ۵۸۸) درونمایه و مضمون هر اثر ادبی، بیانگر دغدغه و انگیزه خالق آن اثر از خلق اثر خویش است که روح کلی اثر را تشکیل می‌دهد و در واقع، همان مفهوم و پیامی است که نویسنده یا شاعر به طور مستقیم یا غیرمستقیم و خواسته یا ناخواسته، به دنبال آراء آن به خواننده می‌باشد. هرچند که این مضمون می‌تواند صریح یا آشکار باشد، اما در نهایت تأثیر خود را بر مخاطب می‌گذارد و دغدغه خالق اثر را به وی منتقل می‌نماید.

بنابراین اگر از عناصر فنی و ظاهری آثار ادبی بگذریم، زمینه معنوی این آثار، اعم از شعر یا داستان، حاصل تجربه عاطفی، فکری و یا خیالی شاعر یا نویسنده است که در آفرینش اثر خود، آگاهانه یا ناآگاهانه تحت تأثیر آن بوده و همان مضمون و درونمایه را در اثر خود جاری نموده است. معمولاً ادبیات و آثار ادبی جهان، از لحاظ مضمون و محتوا به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:



که تداوم همین دغدغه سیاسی و اجتماعی در شعر «بیرلیک غزلی» نیز تجلی می‌یابد (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۲۳) و در شعر معروف «ایکنجی بهلول» هم همین فضا با حکایتی زیبا و پیام‌های اجتماعی آموزنده روایت می‌گردد (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۵۱).

از سوی دیگر، عشق به وطن و مخصوصاً آذربایجان از دیگر مضامین پرکاربرد در اشعار عاصم اردبیلی است که می‌توان در این زمینه به شعر «چاره تاپیلماز» اشاره نمود که در آنجا شاعر، خائن به وطن خویش را بدکاره‌ترین انسان می‌داند (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۵۵) و شور و اشتیاق او نسبت به وطن و سرزمین مادری‌اش در شعر «دوستلار گوروشو» (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۱۳۷) و «شهریاریم» موج می‌زند.

تأکید بر ارزش نقش و جایگاه عاطفی و اجتماعی پدر و مادر، مخصوصاً در سنین کهنسالی، از دیگر مضامین اجتماعی است که نقشی پررنگ در اشعار استاد عاصم اردبیلی دارد که شعر «آنا» (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۱۴۲)

و «خاطره‌لر بوقچاسی» با همین مضمون و درونمایه سروده شده است (قائلی سحر، ۱۳۸۲: ۷۷).

بنابراین عاصم در اولین مجموعه شعری خویش، کاملاً تحت تأثیر فضای خاص اجتماعی حاکم بر جامعه است و خواسته و ناخواسته در قبال آن واکنش نشان می‌دهد و مضامین اجتماعی بخش عمده‌ای از درونمایه اشعار او را تشکیل می‌دهد.

در دومین مجموعه شعر استاد عاصم اردبیلی نیز که «یارالی دورنا» نام دارد، دوباره با شاعری با دردها و دغدغه‌های اجتماعی مواجهیم. با وجود اینکه در آن سال‌ها، او فاجعه‌ای تلخ و دردناک را از سر گذرانده (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۳) و اصولاً باید شعرهایش در این مجموعه کاملاً به دردها و دغدغه‌های شخصی‌اش مربوط باشد، اما بازهم عاصم نمی‌تواند نسبت به جامعه و دغدغه‌های اجتماعی‌اش بی‌تفاوت بماند و لذا

دوباره شعرهای متعددی از این مجموعه نیز به مضامین اجتماعی اختصاص می‌یابد.

او در شعر دلنشین «مرتضی سیزلیق» ضمن شکوه از ریب و ریای حاکم بر جامعه؛ در حسرت صداقت و عدالت ناله سر می‌دهد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۹) و در شعرهای متعددی از همین مجموعه مانند «ایتگین نگار»، «دنیا مذمتینده» و شعری که به حضرت ولی‌عصر تقدیم نموده است و همچنین شعری با عنوان «دنیا» به انتقاد از دنیا و زمانه و روزگار خویش می‌پردازد و از دردها و دغدغه‌های اجتماعی خویش می‌گوید (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۹، ۱۷، ۷۰) و در شعر «گونش یولو» با گلایه از «کساد شدن بازار انسانیت» به انتقاد صریح از برخی رفتارهای ناشایست اجتماعی مردم می‌پردازد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

عاصم در اشعار مجموعه دوم خویش نیز دوباره از عشق به وطن و ایل و تبار خویش می‌گوید و با شور و عشق به ستایش مردم آذربایجان می‌پردازد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۳۰) و در شعر دیگری که علاوه بر مضمون، موضوع و عنوان آن نیز «وطن» است، شاعر همچون بلیلی که وابسته و عاشق گل است، خود را واله و عاشق وطن می‌شمارد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۶۶) و در شعر «اردبیل» با ردیف قراردادن نام زادگاهش در این شعر، با وجود اینکه پای طبع خود را در وصف دیارش لنگ می‌داند، اما در نهایت بلاغت و فصاحت به توصیف و ستایش وطن و سرزمین خویش می‌پردازد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۱۰۸).

دل‌بستگی‌ها و دغدغه‌های اجتماعی شاعر به وطن و مردمان زادگاهش،

پس از حادثه وحشتناک زلزله اردبیل در سال ۱۳۷۵، شعرهای «سانجی چکیر یئر کوره‌سی» و «ساوالان قانا باتدی» را به بار می‌نشانند که عاصم آن را به داغ‌دیدگان و بازماندگان این حادثه خونین تقدیم می‌کند که درونمایه و مضمون آن، تأثرات اجتماعی شدید شاعر از واقعه زلزله است (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۸۱، ۱۰۶).

در بخش پایانی مجموعه شعر «یارالی دورنا»، استاد عاصم اردبیلی در چند شعر با زبان طنز، با شدت و حدت بیشتری به طرح مضامین اجتماعی می‌پردازد. او در شعر «نمونه مدرسه» با شرح حکایتی خواندنی، از گران شدن شهریه مدارس انتقاد می‌کند (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۱۱۳) و یا در شعر «جبرانی معجزه‌سی مدرسه‌لرده» کارکرد کلاس‌های جبرانی در مدارس را به طنز می‌کشد (یارالی دورنا، ۱۳۰۶۶) و در شعر «سه‌میّه توپوخی» تصویری طنزآمیز از توزیع مرغ یارانه‌ای ترسیم می‌کند (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۱۱۹). وی در شعر «تپله‌مگ ایش بئله گلمیش» مشکلات

حمل و نقل عمومی در شهر را درونمایه و مضمون شعر خویش قرار می‌دهد و در ادامه با زبان طنز به انتقاد از کیفیت نامطلوب نان می‌پردازد (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۶۶) و در آخرین شعر مجموعه نیز دوباره با حکایتی طنزآمیز و جذاب، آداب و رسوم غلط ازدواج را که مانعی در برابر ازدواج سهل و آسان جوانان است، مضمون شعر خویش قرار می‌دهد. (یارالی دورنا، ۱۳۷۷: ۱۳۳).

با عنایت به آنچه گفته شد، عاصم اردبیلی شاعری کاملاً اجتماعی است و مضامین و موضوعات اجتماعی، درونمایه غالب اشعار او در دو مجموعه نخست منتشر شده از شاعر است که همین روند در سایر آثار وی نیز تداوم می‌یابد. لذا عاصم شاعری نیست که در آسمان‌ها سیر کند و جدای از مردم و جامعه‌اش، عالمی دیگر برای خود بسازد و فارغ از غم و شادی دیگران، به سیر و سلوک در دنیای ماورائی خویش بپردازد و به دنبال دردها و دغدغه‌های شخصی خویش باشد. او با وجود

اینکه سر به آسمان می‌ساید، اما پای در زمین دارد.

سرنوشت عاصم با جامعه‌اش گره خورده است. او در کنار مردم و برای مردم زندگی می‌کند. با آنها می‌خندد و با آنها گریه می‌کند. در شادی‌های همشهریان‌ش شریک و در غم‌های آنها سهیم است. از آرزوهای، بیم‌ها و امیدها و عشق‌ها و نفرت‌های مردم سرزمینش می‌گوید. او دردهای جامعه‌اش را می‌بیند و نمی‌تواند بی‌تفاوت بماند، برای همین می‌سراید و با سروده‌های خویش به بازگویی دغدغه‌هایش می‌پردازد تا اگر درمانی هم نمی‌یابد، سهمی در آگاهی و بیداری جامعه‌اش داشته باشد که کشف درد، آغاز درمان آن است.

وفور همین مضامین و دغدغه‌های اجتماعی در اشعار عاصم که از جنس حرف‌ها و دغدغه‌ها و دردهای عموم مردم است، شاید یکی از دلایل عمده محبوبیت فراوان وی در بین اقشار مختلف مردم باشد که با جان و دل شعرهایش را می‌خوانند و او را دوست می‌دارند.

با آرزوی توفیق و سلامتی‌اش

منابع

اردبیلی، عاصم، (۱۳۸۲)، قائلی سحر، چاپ سوم، انتشارات نیک آموز، اردبیل
 اردبیلی، عاصم، (۱۳۷۷)، یارالی دورنا، انوشه، حسن (۱۳۸۱)، دانشنامه ادب فارسی، جلد دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران



کاظم نظری بقا

شاعر و نویسنده (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی)

نگاهی به ویژگی های شعری عاصم اردبیلی

این گونه اشعار بیش از آن که به شکل و ساخت بیرونی اهمیت دهند به معنا و محتوا گرایش دارند. محتوایی که از لایه های امروزین جامعه انتخاب می شود و هیچ با مردم و زندگی و زبان آن ها نامأنوس نیست. اتفاقاً عنصر تشبیه آن هم از نوع ذهن به عین و عین به عین در این گونه آثار موج می زند. عنصری که زیربناهای اساسی ساخت جوهره ی شعری است.

۲- سهل و ممتنع بودن:

این ویژگی علاوه بر این که در حوزه ی زبان جایگاه خاصی دارد در حوزه ی معنا و محتوا هم شایان اعتبار است. موضوعات، تم ها و حتی داستان های برگزیده از گسترش حداکثری در میان لایه های جوامع برخوردارند و شاعر با گزینشی آگاهانه به سمت موضوعاتی پیش می رود که برای مردم مشغولیت ذهنی ایجاد کرده اند. زبان نیز همچنان که اشاره کردم نزدیک به زبان مردم است اما صورت شاعرانه و ادیبانه ای نیز دارد تا جنبه ی هنری و ادبی اثر حفظ شود. این گونه آثار آفریده، گاه به قدری سهل اند که مخاطب خیال می کند از فرط سادگی او نیز می تواند اثری در شکل و شمایل اثر پیش رو بیافریند اما همین که اقدام می کند برای آفرینش، با دشواری های نیندیشیده مواجه می شود و کارش را دچار اختلال می کند. این همان معنا و مفهوم سهل و ممتنع است که آثار عاصم اردبیلی دقیقاً در همین راستا می تواند تعبیر و تفسیر شود.

۳- قابلیت انتقال سریع معنا:

از عمده ترین موضوعات در حوزه ی شعر خلق، یکی نیز همین بحث انتقال سریع معنا برای مخاطب عوام است. عامه به دلیل دامنه ی کم مطالعات ادبی نمی توانند سریع تر با اثر ادبی ارتباط برقرار کنند و حتی گاه واژه ای نامأنوس می تواند در مسیر ارتباط پارازیت ایجاد کند.

شعر خلق عمدتاً این قابلیت را دارد که در مسیر برقراری ارتباط دو طرفه وقفه ایجاد نکند و مخاطب در شکلی آسان و در وجهی سریع با اثر مرتبط شده و لذت ببرد و اگر چنانچه آگاهی نسبی به بحث های زیبایی شناختی شعر داشته باشد می تواند از این جهت نیز متلذذ شود، چراکه این آثار هرگز خالی از زیبایی های هنرمندانه نیستند در غیر این صورت از سوی خواص طرد می شدند که صد البته چنین نیست. همین جا باید ذکر شود که عموماً هنر و ادب خلق ابتدا از سوی کارشناسان و

شاعر خلق عنوانی است که به تعدادی از سرایندگان اطلاق می شود که سروده هایشان در میان عموم مردم گسترش چشمگیری داشته و شعرشان به زبان و فهم آن ها نزدیک تر است. عاصم اردبیلی از شاعرانی است که بحق می توان برای او عنوان شاعر خلق را اطلاق کرد. این عنوان قطعاً همراه با ویژگی هایی برای شعر و ایضاً شاعر خواهد بود. در این مجال اندک کوشش خواهیم کرد به تعدادی از ویژگی های بیرونی و درونی و حتی خصوصیات شاعرانگی عاصم پرداخته باشیم.

ویژگی های بیرونی شعر عاصم:

۱- سادگی زبان:

زبانی که عاری از هرگونه اغلاق و تصنع و تکلف باشد می تواند در حوزه ی زبان ساده مورد بحث و فحص قرار گیرد. به نظر نگارنده دشواری های زبانی از دو طریق می تواند ایجاد شود:

الف - ذهن فلسفی و پیچیده که بازتابش در قالب کلمات و جملات و مصاربع و ابیاتی دشوار خود را به نمایش می گذارد.

ب - به کارگیری واژگان و اصطلاحات و عباراتی که کاربرد کمتری دارند و اصولاً از خزینه ی تاریخی زبان استخراج و استعمال می شوند. این ها در کنار به کارگیری استعارات و کنایات دشواریاب می توانند به ثقل گفتار و نوشتار انجامیده و مخاطب را هنگام خوانش با دشواری فهم روبرو کنند.

ما این دو مورد را البته در شعرهای عاصم بسیار کمتر می بینیم یا اصلاً نمی بینیم. از سوی دیگر وقتی سادگی زبان مطرح می شود، مراد این نیست که اثر آفریده فاقد ارزش های زبان شناختی، معناشناختی و زیبایی شناختی باشد، بلکه اثری که عنوان سادگی زبان و بیان را به دوش می کشد علاوه بر این که حاوی این موارد است یک ویژگی روشن ارتباط مداری را هم به یدک می کشد که برای مخاطب و از دیدگاه مخاطب شناسی مهم است. اگر بخواهیم مثال از شعر عاصم بیاوریم باید از شعر معروف "جهنم ده بیتن گول" یاد کنیم که دارای زبانی شسته و رفته و در عین حال استوار است. شاید در این جا این سؤال مطرح شود که این گونه اشعار در ذات خود واپسگرا هستند و تن به نوگرایی نمی دهند. پاسخی که می توانم بدهم این است که

آگاهان امر مهر تأیید می خورد و سپس از سوی دیگران مورد پذیرش واقع می شود. اثری که تأییدیه خواص را نداشته باشد معمولاً از سوی اکثریت مخاطبین جواز پذیرش دریافت نمی کند. شعرهای عاصم از گونه ای است که هم خواص و هم عوام مهر تأیید بر پیشانی آن ها زده اند.

ویژگی های درونی شعر عاصم:

به نظر نگارنده از سه زاویه می توان ویژگی های درونی شعر عاصم را بررسیید.

الف: انسان گرایی

محور شعرهای عاصم انسان است. او در شعرهایش به ارتقا مقام و مرتبه ی انسان می اندیشد. عمده ی سروده های او که صورت داستانی دارند بر محور شخصیت هایی می چرخند که به نوعی در جامعه ی انسانی خود از ویژگی های خاصی برخوردارند. در شعر "جهنم ده بیتن گول" شخصیت "سوری"، در "ایکینجی بهلول" شخصیت "شیخ ممد"، در "قانلی سحر" "بچه های مدرسه" و در بسیاری از اشعار شخصیت خود شاعر که قابل تمجید است مورد کالبدشکافی قرار می گیرد. در متن این شعرها ویژگی های روحی، روانی و انسانی کاراکترها تحلیل می شود که در کنار این ها تأثیرات روابط اجتماعی از منظر جامعه شناختی در آثار عاصم نیز قابل بررسی است. روابطی که در تکوین شخصیت هایش مؤثرند.

ب: عدالت گرایی

غالب غزل های عاصم مضمونی اجتماعی دارند و در آن ها به تضییقاتی که به نوع انسان روا داشته می شود، می پردازد. علاوه بر این ها عاصم با اشعار طنزش یکی از مدافعان سرسخت حقوق انسانی و عدالت گستری در جامعه ای است که در آن زندگی می کند. هر ورقی از دفترهای شعر عاصم را بگشایید به مفهومی مرتبط با عدالت اجتماعی برخورد کنید. عدالت اندیشه ای است ذاتی در ملکوت ذهن او که به ملکه بدل گردیده و قابل زدایش نیست. عاصم پرچم دار بزرگ عدالت شاعرانه در قرن حاضر در شعر ترکی است و فرزند خلف صابرها و معجزهاست. شعر او به یقین تا مدت های دراز ورد زبان مردم کوچه و بازار خواهد ماند و دردها و آلامشان را تسکین خواهد بخشید.

ج: حقیقت گرایی

در پس پشت همه ی انسان گرایی ها و عدالت جویی ها حقیقتی بزرگ نهفته است که شاعر خلق در پی کشف و نمود آن است. مظاهر دروغ وقتی که در جامعه ای گسترش غیرقابل انکار و بی رویه ای یافت، شناخت حقیقت دشوار خواهد شد، اما برای شاعر روشن بینی چون

عاصم کشف این حقیقت چندان دیرپاب و دشوار نیست. او در بیشترین ی اشعار بلندش به دنبال حقیقت اجتماعی است. روشنفکری است که روشنگری را پیشه ی شاعرانگی اش ساخته و تمام دوران شاعری اش را مصروف ظهور حقیقت کرده.

خصوصیات انسانی و شاعرانگی عاصم

در مدت سی سال آشنایی ام با عاصم و حضور در محضر صمیمی اش علاوه بر آشنایی با دنیای شاعرانگی و خصوصیات شاعری اش، درس های ماندگاری را نیز آموخته ام که به شماری از آن ها اشاره می کنم:

- داشتن طبعی وقاد و تیز

بداهه گوئی عاصم زبانزد خاص و عام است. در سفر و حضر، هرکجا که سمت و سوی سخن به ایراد سخنان موزون می کشد، پیش و بیش از همه بالبداهه به سرودن می پردازد.

- قدرت مضمون آفرینی

از ویژگی های بارز عاصم نگریستن عمیق در رویدادهای جاری جامعه است و از دل این وقایع همواره به شکار مضامین اصیل می پردازد، کما این که بسیاری از اشعار شاهکارش به یاری همین شیوه سروده شده است.

- نگاه به موضوعات از دریچه ی دید مردم

عاصم اغلب دانای کل نیست، بلکه در قالب شخصیت هایش فرورفته و از دریچه ی دید آن ها به کالبدشکافی مسائل اجتماعی و تحلیل و نتیجه گیری می پردازد.

- طنزای و شوخ طبعی

شوخ طبعی عاصم شهره ی آفاق است و گوشه ای از این شوخ طبعی ها همواره در آثارش نموده شده است.

- تشویق نوقلمان

عاصم شعر خوب را بی توجه به شاعرش همواره می ستاید و در این راه به ویژه با نگاهی مثبت به شاعران نو قلم به تشویق در ادامه ی راه آن ها می پردازد.

- صداقت

شاید بتوان گفت که بزرگترین سرمایه ی عاصم صداقتی است که در او به ودیعه نهاده شده است. در برخورد با دوستان و به ویژه با شعرا همواره جانب صداقت را رعایت می کند و با صراحت لهجه به بیان خواسته های درونی اش می پردازد.

برای حضرت استاد عاصم آرزوی سلامتی و طلب عمر طولانی می کنم و امیدوارم در آینده بتوانم به صورت جدی به بررسی شاخصه های شعری ایشان بپردازم.



عزیز احدى
مدیر انتشارات محقق اردبیلی و نویسنده

سوزلو گوزلری یاردان

آمیز را به چاپ رسانده و منتشر کردم که این کتاب نیز با اقبال بسیار خوبی روبرو گردید و امروز اعلام می‌کنم کتاب جدید“ ال مندن اتک سندن“ را که یکی از شاهکارهای استاد به حساب می‌آید را چاپ نموده و در اختیار علاقه‌مندان علم و فرهنگ قرار دهم و امید دارم این کتاب نیز هم‌چون آثار قبلی استاد مورد توجه هم میهن‌های ادب پرور و ادب دوست قرار گیرد.

آثار استاد عاصم تنها در شعرهای اجتماعی و طنز خلاصه نمی‌شود بلکه سروده‌های فراوانی در مدح و منقبت ائمه اطهار (ع) دارند که بخش کوچکی از آن در کتاب “اشک مهتاب“ افشین بابک به تحریر در آمده است این‌جانب در صدد هستم که با عنایت خداوند متعال و همکاری و همیاری استاد معزز عاصم اردبیلی کلیه سروده‌های ایشان را در زمینه‌های گوناگون تدوین و تنظیم نموده و به چاپ برسانم، هم‌چنین در آینده نزدیک به حول و قوه الهی کلیه آثار چاپ شده وی را بصورت دیوان منتشر خواهیم کرد تا استفاده آسان و راحت از کلیه آثار این بزرگوار برای همگان میسر گردد.

استاد عاصم غیر از آثار ذکر شده، مجموعه “قانلی سحر“ را بصورت سی‌دی با دکلمه و صدای دلنشین خود تدوین و به بازار عرضه کرده است و تاکنون هزاران حلقه از این سی‌دی‌ها در اختیار مردم قرار گرفته است. هم‌چنین کتاب “هوپ هوپ نامه“ میرزا علی اکبر صابر نیز با صدای ماندگار استاد تدوین و به صورت سی‌دی در دسترس عموم مردم قرار دارد.

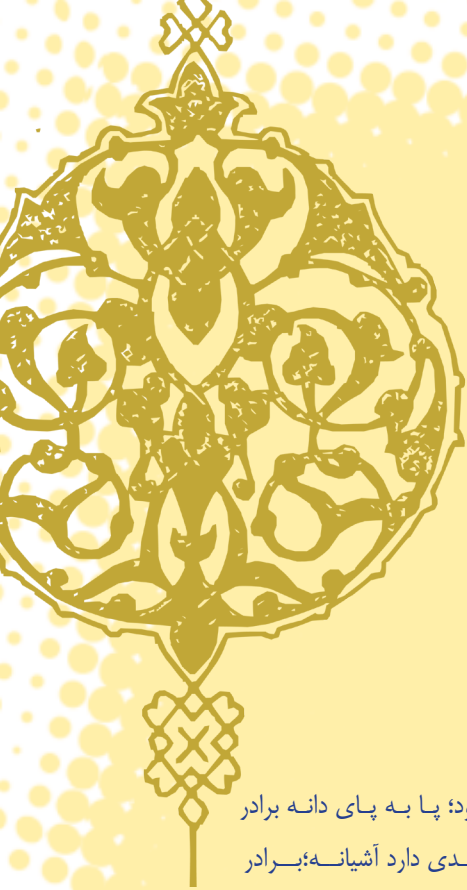
رمز ماندگاری، شهرت و بالاتر از همه محبوبیت استاد عاصم به شخصیت والای وی مربوط می‌شود، استاد عضو هیچ حزب و گروهی نیست و اصولاً آدم سیاسی نیست اما هوش سیاسی بسیار بالایی داشته و خیلی نکته‌سنج می‌باشد. صداقت، عدالت خواهی، مردمی بودن، بی‌ریا، مخلص و صراحت لهجه داشتن از ویژگی‌های شخصیتی او محسوب می‌شود. در طول این چند سال هیچ‌گونه غرض ورزی، کینه‌توزی، حس انتقام‌جویی، غیبت و بدگویی را از ایشان مشاهده نکردم. درمقابل، خیرخواهی، متانت، سعه‌صدر و تیزی‌بینی را از شاخص‌ترین ویژگی اخلاقی ایشان یافته‌ام و درس‌های زیادی را از ایشان یاد گرفته‌ام.

از خداوند مَنان و متعال برای استاد عاصم اردبیلی صحت، سلامتی، شادکامی و موفقیت را مسئلت دارم

یادم می‌آید در سال ۶۴ در دبیرستان اندرزگو مشغول تدریس بودم که برای اولین بار توفیق آشنایی با استاد عاصم را پیدا کردم ایشان در همین دبیرستان درس انگلیسی تدریس می‌کرد، جمع بسیار خوبی بود هرروز دبیران محترم بعد از ساعتی تدریس در زنگ تنفس ثانیه شماری می‌کردند تا استاد از کلاس درس به اطاق دبیران وارد شود تا با قرائت شعرهایش صفایی به دل همکاران بخشد. وی اکثر شعرهایش را فی‌البداهه می‌سرود و دردهای اجتماعی و حتی عاطفی مردم را به نظم در می‌آورد.

استاد عاصم را تا سال ۷۹ کمتر می‌دیدم تا این‌که در همان سال مسئولیت معاونت فرهنگی ارشاد اسلامی را به عهده بنده گذاشتند، از این به بعد، حداقل هفته‌ای یکی دوبار ایشان را زیارت می‌کردم و از راهنمایی‌ها و ارشادات‌شان بهره‌مند می‌شدم، استاد در اکثر برنامه‌های فرهنگی شرکت می‌جست و یکی از استوانه‌های فرهنگی این استان و بخصوص اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان محسوب می‌شد. ایشان نه تنها شاعر بودند بلکه به عنوان یک محقق تمام عیار نیز به حساب می‌آمدند. مجموعه چند جلدی سالکان کوی عشق، حاصل تلاش وافر ایشان و استاد یحیی بود که با تلاش شبانه روزی سرگذشت مرثیه‌سرایان و اشعار فراموش شده را تدوین و منتشر کردند.

تا سال ۸۲ دو کتاب از ایشان به نام‌های “قانلی سحر“ و “یارالی درنا“ منتشر شده بود در همان سال بنده کتاب “تیسگیلی گولوشلر“ را چاپ و منتشر کردم و با توجه به تقاضای زیاد علاقه‌مندان به قانلی سحر، کتاب مذکور را مجدداً به چاپ رساندم در مدت کوتاهی کتاب فوق نایاب گردیده و بار دیگر نوبت سوم زیر چاپ رفت و امروز خوشحالم اعلام نمایم کتاب “قانلی سحر“ به چاپ هشتم رسیده است. به جرأت می‌توان گفت کمتر آثاری بعد از کتاب‌های شهریار را می‌توان یافت به زبان آذری در کمترین مدت به این اندازه تیراژ داشته باشد. آوازه و شهرت عاصم اردبیلی فقط در استان‌های آذری زبان مطرح نیست بلکه در اکثر شهرهای فارسی زبان نیز علاقه‌مندان فراوانی پیدا کرده است. در سال ۸۷ مجموعه “سوزلو گوزلر“ را به چاپ رسانده و روانه بازار کردم، این کتاب نیز در کمترین مدت مورد استقبال مخاطبان قرار گرفت. در همین سال چاپ دوم مجموعه “یارالی دورنا“ را منتشر کردم و در سال ۸۹ کتاب “کوزلو سوزلر“ با سبک مخصوص، شعرهای بسیار زیبا و طنز



علی سعادتخانی
شاعر و نویسنده



یارالی دورنا

کشیده ام تنِ خود؛ پا به پای دانه برادر
چه حال و روزِ بدی دارد آشیانه؛ برادر
شبیه تخته سیاهم؛ پر از خطوطِ موازی
شبیه دفترِ تکلیفِ کودکانه برادر
بیا به سمتِ جنوبی ترین عبورِ خیابان
بیا به سمتِ هوا خوردن شبانه؛ برادر
و کشف جوشی شعر من نگاه تو باشد
و خوابهای غزل هام! صادقانه برادر
بخوان دوباره بریزد؛ بهار از سرو کولم
بیا سری بزن این بار بی بهانه برادر
برای پر زدن اینجا؛ همیشه نقطه ی کور است
چه آسمان سیاهی ست سقفِ لانه برادر
درست لحظه ی خاکسترم؛ به شعله رسیده
عجیب می کشد آتش؛ تو را زبانه! برادر
بخوان به حسرتِ پرواز شعر فاصله ها را
برای بال گرفتن بخوان ترانه برادر
چقدر سرد و غریبم؛ چقدر ساکت و بی روح
چه می شود سرِ خود را به رویِ شانه.....؟ برادر
نمانده گرگ؛ و چاهی که خشک گشته گلپوش
مرا گرفته همین پیرهن نشانه برادر
ومی روم که نمیری..... و می روی که بمیرم
و عشق پشت و پناهت عزیزِ جان..... برادر

استاد عاصم را سال های دور و درازی است که می شناسم، سال هایی که با افتخار و علاقه در رکاب با برکتش در جلسات شعر هفتگی شعرای آل محمد (ص) اردبیل تلمذ می کردم و با عشق، عشق به وطن را عشق به هم نوع را و عشق به قلم این هدیه ارزشمند به بشریت را می آموختم. استاد شاعری ست که درد را می شناسد و شعرهایش با درد مردم عجین شده و همیشه دردی عمیق در لایه های پنهان و آشکار شعرهایش موج می زند، استاد عاصم شاعری ست که که ظهورش شعر اجتماعی اردبیل و به نوعی شعرهای طنز انتقادی در جریان شعر روان اردبیل شکل گرفت و شعر اردبیل را که تا آن زمان تنها با شعرهای مراثی و آیینی می شناختند با حضور شعرهای اجتماعی عاصم پرنده خوش قد و قامت ادبیات شعر اردبیل قلمرو پروازش قدرت و قوام بیشتری یافت، سال های نه چندان دوری که با حضور و ظهور شعرهای بی مثال و آتشین استاد، شب های شعر آن زمان اردبیل یکی از درخشان ترین و پربارترین ایام خود را سپری کرد و چه بسا امروزه بیشتر شاعرانی که هم در شعر آیینی و هم در شعر اجتماعی جایگاهی برای خود پیدا کرده اند، پرورش یافته همان سال های پر فروغ شعر اردبیل می باشند

شاه کارهای شعری استاد عاصم امروزه جایگاه واقعی خود را در اقصی نقاط کشور و خارج از مرزهای جغرافیایی پیدا کرده و کمتر کسی هست که با شعرهای ماندگار استاد از جمله ((سوری))، ((شیخ ممد)) و... آشنا نباشد.

این شعرها به لحاظ پرداختن به موضوعات بسیار ظریف و در عین حال واقعی در میان ادب دوستان جایگاه ویژه ای را داراست.

”سوری“ اتفاق غم انگیزی بیش نبود ولی با قلم توانای استاد عاصم لباس ابدی به تن این تراژدی پوشانده شد.

امیدوارم در سایه توجهات الهی سال های سال از این نعمت عظیم و بی کران ادبی بهره مند باشیم

جدیدترین غزل ناقابل خود را، با عشق و علاقه و احترام به پاس همه خوبی ها و مهربانی هاش تقدیمش می دارم .

مترجم : شبیم فرضی زاده
شاعر

گزیده‌ای از اشعار عاصم اردبیلی

گینه آلیپدی زامان شور عاشقانه می الدن
نگاری اوخشاماقا وئرمیشم بهانه می الدن
غزل آدیندا قیزین ساچلارین داراخلیاریدیم
چیخارتماسایدی زمانه ماراخلی شانه می الدن
بارین کامان قاشینا کونلومو نشانه بیلیردیم
دییپدی تیر جفا وئرمیشم نشانه می الدن
حیات چشمه سینین ایزلرین گوزونده گورردیم
او گوژ یاتاندان آلیب عمر جاودانه می الدن
کونول قوشوم یووا سالماخدایام یاشیل چمن ایچره
خزان یئلی اسه ره ک آلدی آشیانه می الدن
ائلین ترانه لرلین دونه ردی جنته یوردوم
آپاردی بمبلا موشک سسی ترانه می الدن
ووراردی شعر آغاجی یازدا مین جوانه کونوله
قوجالتدی کونلومو قیش آلدی مین جوانه می الدن
خیال قاناد چالراق «عاصم» ام سماده گزردیم
دمیر قانادلی لی آلدی اوئن فسانه می الدن

ترجمه شعر

زمان بازهم شورعاشقانه ام را گرفت
برای وصف یار بهانه ام را از دست داده ام
من موهایی دختر غزل را شانه می کردم اگر
زمانه این شانه زیبارا از من نمی گرفت
احساس و خیال من نشان برای کمان ابروی یاربود
تیرجفا خورد و آن نشان را از دست دادم
چشم های یار نشانه های زندگی من بود
آن چشم ها خوابید (خواب آمد) و عمر جاودانه ام را از دست دادم
پرنده خیال داشت در میان چمن سبز آشیانه می ساخت
باد پاییز وزید و آشیانه ام را گرفت
ترانه های زیبای ایل، دیارم را بهشت می کرد
صدای تلخ بمب و موشک نغمه ترانه را برد
در بهار درخت شرم هزار جوانه در خیال من می زد
زمستان خیالم را پیر کرد و جوانه هایم را گرفت

من عاصم بودم و بابال خیال در آسمان می گشتم
عقاب آهنین بال آمدو این فسانه را از دست دادم

نه وامق من نه عذرا سن نه من مجنون نه لیلا سن
منی جانا گوزون ده غرق ائده ن طوفانی دریا سن
دیر یلدر سن نگاهونله تو کور سن قان سپاهونله
منیم ظنیم جه گه چنگیز سن گاهی مسیحا سن
نه قهرون ده ن منیم ایمن قالار بو قان اولان کونلوم
نه مهران ناردن ساخلار منی اولما زلیخا سن
سنیلن من منم سن سیز کیم ام ای نازنین بیلمه ام
بونوبیللم کی ذهنیمده آچیلماز بیر معما سن
بوغازیمده ن قوپان های سان منه حق ده ن چاتان پای سان
دئییه بیلمه ام کیمه تای سان کی سن هر حسنه دارا سن
بولاق سان داغ دوشونده یا قیزیل گول سن یاشیل باغدا
کی بوندان باش گلر سن عطرده اوندان مصفا سن
سوزون وار سوزلو سازلاردا ایزون وار شانلی یازلاردا
دنیز خوی لی آرازلاردا زامان تا واردی گویا سن
کیمه بیر بوغدا غیرت چاتسا سنده ن غیره باش اگمه ز
بلی سن آدمی آلداتمایان بیر آیری حوا سن
عنایت قیل سنون بیر غمزه وون محتاجی دیر «عاصم»
کی سن قسمت ده سهمی سن عصمت لی سارا سن

ترجمه شعر

نه وامق من نه عذراتو..نه مجنون من نه لیلاتو
شدم در قعر طوفانزای چشم غرق..دریا تو
نگاهی زندگی خیزی..سپاهی سخت خونریزی
گمانم گاه چنگیزی..و گاهی هم مسیحا تو
نه از قهرت امان دارم، نه از مهرت گمان دارم
دلی خون از زمان دارم، نمیدانم زلیخاتو..؟
نباشی الکنم این من، که من باتومنم..این من

واین را خوب میدانم، که رازی و معما تو
تو آن فریاد سرشاری، نشانی از خدا داری
شبیه هیچکس... آری، در این حسنی که دارا... تو
زالال چشمه ای دست، و باغی سبز پابست
تمام عطرها مست، در این غوغا مصفا تو
دل "آراز" بیتابی، بهاری، ساز مهتابی
شبیه خصلت آبی، زمان باقیست، گویاتو
به غیر از تو نصیبی نیست، مرا گندم... و سببی نیست
که در دست فریبی نیست، چه معصومانه حوا تو
به نازی نذر بسپارم... که محتاجی گرفتارم..
چه زیبا سهم این بارم... نجیب و پاک، سارا تو

چه گستاخانه کتمان می کند هر چیز ذاتش را
به ایمانی که مهمان میکنی؟ دستم به دامانت
کمی از غنچه میریزی؟ کمی از ابرمباری؟
و دنیا را گلستان میکنی؟ دستم به دامانت
کسی از شور مستی در قفس کرده قناری را
به او نفرین زندان میکنی؟ دستم به دامانت
دوباره جاشدن را قهر دلها از غم دنیا
برای عشق، آسان میکنی؟ دستم به دامانت
چرا دست بهار از شاخه های برف کوتاه است؟
حکیم رفیع بحران میکنی؟ دستم به دامانت
(مرا استاد میبخشد، اگر این شعر اندک شد
دعا بر حال باران می کنی؟ دستم به دامانت)

پریشان زولفو افشان ائيله ال مندن اتک سندن
معما حلین آسان ائيله ال مندن اتک سندن
بیلیرسن نازینه واردیر نیازیم فقر مولکونده
اؤزون درویشی سولطان ائيله ال مندن اتک سندن
جهنم اهلی تک گلديم جانا اؤلمک دیرلیمکدن
بئله بیر درده درمان ائيله ال مندن اتک سندن
گولوش کوسموش دوداقلاردان محبت قحط سالینده
سئوینجین وارسا احسان ائيله ال مندن اتک سندن
دانیر گوز گوزلوگون اوز اوزلوگون دوز دوزلوگون جانا
بیزی ایمانه مهمان ائيله ال مندن اتک سندن
یاغیش یوخ قاریاغیر گویدن چیچک یوخ اوخ بیتیر
یئرندن

نیگارا صوبحو اعلان ائيله ال مندن اتک سندن
اوکی اؤز نفسینه ساخلیر قفسده مرغ خوشخوانی
اونا دونیانی زندان ائيله ال مندن اتک سندن
بیلیرسن حب دنیا عشقه یئر وئرمور اورک لرده
کرم قیل عشقی آسان ائيله ال مندن اتک سندن
یاشیللیق گوج گلنمیر شاخدادان دونموش آغاجلاره
حکیم رفیع بحران ائيله ال مندن اتک سندن
اورک لر قانه باتدیقجا قارالدی "عاصمین" باغری
اؤزون بو قانلارا قان ائيله ال مندن اتک سندن

ترجمه شعر

وزلفی را که افشان میکنی... دستم به دامانت
معمایی که آسان می کنی... دستم به دامانت
یقین داری که نازت را چه بی اندازه محتاجم
به درویشی که سلطان میکنی... دستم به دامانت
شبیه اهل دوزخ جان به لب آمد، نه می میرم
- نه میمانم، نه درمان میکنی... دستم به دامانت
به لبها خنده خشکیده، دوباره قحطی مهر است
کمی از عشق احسان میکنی؟ دستم به دامانت

آچمیش قاناد سمالره مدتدیر آهیمیز
بیلیم نه دیر بو دهر ده آنجاق گوناھیمیز
شیلله یله اوز قیزارتمامیز آلداتسا دوشمنی
نئیلیم بو سیرری آشکارا سالمیش نگاهیمیز
نه روح وار مغنی ده نه شور شعرده
غم پرده سینده سئیر ائله یندن سه گاهیمیز
دیل قالمایب توکک چؤله قات قات باغیرتینی
سوسمالاریق کی گؤز یاشیمیزدیر گواھیمیز
بیز فقر مولکونون قوجامان پاسداریک
نیسگیلدی، چۆردی، ناله دی، ماتم سپاهیمیز
بیزلر باخار کوروق باخیروق آما گۆرموروک
آیریلما ییر قرا گنجه لردن پگاهیمیز
اقبال تاپاندی بیزلری "عاصم" داریخما چوخ
ایل تحویلینده لطف اندیب آتاسا ماهیمیز

ترجمه شعر

چندیست پرگرفته، بلند است آهمان
وامانده ام که چیست خطا و گناهان
سیلی زدیم و سرخ خود سرخ کرده ایم
رازی که بر ملا شده باهر نگاهان

نه روح ماند درسرساز و نه شور شعر
وقتی که غرق پرده غم شد سه گاهمان
فریاد قد کشیده، زبانی نمانده است
نسل سکوت محض که اشکی گواهمان..
سرباز پیر وادی فقر و مصیبتیم
حسرت، خروش، ناله، و ماتم سپاهمان
بینای کور، قصه حال سیاه ماست
هرگر جدا نشد شب تار از پگاهمان
اقبال شاید از خم این کوچه بگذرد
لطفی اگر به ما کند امسال ماهمان

دۆزموشم او قدر هیجرانه، دۆزومدن کوسموشم

اوموشم امید وصلیندن ، اوزومدن کوسموشم
اوموشام ایللر بو ظاهرین گوژون فیتواسینه
ایری لر دوز گوژموشم از بس ، گوژومدن کوسموشم

گوژموشم چون مصلحت چنگینده ، طبعیم رام اولور
اثلدن ایلهام آدیغیم شیرین سؤزومدن کوسموشم
تکجه عاصم سؤنمه ییر سینه مدن عشقین آتشی
سانما بش گونلوک سمندر تک گوژومدن کوسموشم

ترجمه شعر

آنقدر به دوری صبر کردم که با صبر هم قهر کرده ام
دستم از درگاه وصل کوتاه مانده و با وصل قهر کرده ام
سالهاست که فریب فتوی این چشم ظاهرین را خورده ام
آنقدر که کجی ها را راست دیده ام از چشمانم نیز قهر کرده ام
وقتی دیدم طبعم به چنگ مصلحت رام می شود
ازالهامی که ازایلم می گرفته ام نیز قهر کرده ام
نه تنها «عاصم» خاموش نخواهد شد در سینه ام آتش عشق
گمان مبر چون سمندر تنها چندروز اندک با خاکسترم قهر کرده ام

نفرت ائدیر سیزیلتی سی فریاد یاواش یاواش
بهمن له نیر بو اولکده ده خرداد یاواش یاواش
عشقین توشوبدی مدت اولار طشتی بامدن
شیرینی بذل ائدیر یادا فرهاد یاواش یاواش
بیرخان چوبان تاپیلیمیری سارانی قورتارا
آرودالاناندا اربابا داماد یاواش یاواش
یاددان گلایه یوخ یئری چیخمیر تانیس بیزه
حیرته یم تانیس دا اولور یاد یاواش یاواش
هی زهر دیر پیاله میزه انده ریر زامان
هی حؤکم دور بو زهری دئیر داد یاواش یاواش
اول داد که بیز دادای دادیمیزلان هارایلا دیق
محو ائله ییر همان دادی بیداد یاواش یاواش
قیش دوندوران بیینلری خرداد آچانماییر
بیزدن سوووشدو آچماسا مرداد یاواش یاواش
”عاصم“ تالاندیراندی داریخمیش نفس منی
بودار قفسدن اولماسا آزاد یاواش یاواش

ترجمه شعر

زمان نفرت و فریاد شد آهسته آهسته
وبهمن جاری خرداد شد آهسته آهسته
رواج عشق چندی میشوداز رونق افتاده
وشیرین قصه ی فرهاد شد آهسته آهسته
برای بودن ”سارا“ کسی ”چوبان“ نشد دیگر

ومردی زن صفت داماد شد آهسته آهسته
غریبه، انتظاری نیست مثل آشنا باشد
فراموش آشنا از یاد شد، آهسته آهسته
زمان هی زهر میریزد درون جام لبریزم
بکش سر...، شاد شد ... آهسته آهسته
همان دادی که باشادی برامان ارمغان آمد
اسیر پنجه بیداد شد آهسته آهسته
برای ذهن های یخ زده خرداد کافی نیست
گذشت ازما اگر مرداد شد... آهسته آهسته
مرا این ”بودن“ دربند، آخر میکشد ”عاصم“
مگر که بشنوم آزاد شد... آهسته آهسته

بیزی بیزدن.... سیزی سیزدن

بیزی بیزدن آبیردیلار

سیزی ، سیزدن

نه بیز بیز اولا بیلدیک

نه سیز سیز اولدوز

بیزه اوگئی دئییب ساتدیلار بیزی

سیزه بیر کوت آتیب آلدیلار سیزی

خوخان یارادیلار سیزلره بیزدن

گودو کچو قویدولار بیزلره سیزدن

بیر آنادان نچه اوغلان دوغولدو

بیری گندیب خان آرازدا بوغولدو

بیرنین دری سی فیلیق سویولدو

بیری گول اوستونده آسیلدی داردان

بیرین آبیردیلار طولمیله یاردان

بیزی یاشاتدیلار قارا قول کیمی

سیزی خشله دیلر قارا پول کیمی

بیزی بیزدن آبیردیلار

سیزی سیزدن

بیز اولمادیق گلن نسیل

آدیملایا ایزیمیزی

سیز اولمادیز سیزه گؤره

ایری میزی دوزوموزو

آنچاق دئییم

سیزلی بیزلی (فارسی / تورکلی)

اویونچاق تک

اوشاق لارین اللرینده

دایک باشا

قولدورلارین اللرینده

قالخان اولدوق

دایک داشا

ترجمه شعر

از ما گرفتند مارا
شمارا از شما
نه ما، ما شدیم
نه شما، شما
مارا ناتنی گفتند و فروختند
شمارا خریدند
مارا برای شما وحشت کردند
از ما برای شما نگهبان گذاشتند
از یک مادر چند پسر متولد شد
یکی رفت و غرق "آراز" شد
یکی پوستش را کردند
یکی را زنده به گور
یکی بالای دار رفت
و یکی از یارش مظلومانه جداشت
زندگی مان دادند مثل برده
و شما را شبیه پولی سیاه خرج کردند
مارا از ما جدا کردند
شمارا از شما
ما نسل آینده نشدیم
سایه مان پا نگرفت
و نماندید شما
که ما را در شما بباییم
اما این را میگویم
چه شما چه ما (فارس - ترک)
اسباب بازی سنگی
دست بچه ها شدیم
و به سرها خوردیم
دردست های زور
سپر شدیم
برای سنگ ها

تو و اراق گندیریک
حیاتین دیری بوروبق یوللارین
گاه های کویولن
گاه سس سیز سمیر سیز
دؤرت یولون
آیریحیندا
قیرمیزی چیراغا یئدیک
دایاندیق، دایاندیق
یاتدیق، اویاندیق

چیراغا باخدیق
آیاغیمیزین آلتیندا
اوت گویردی
آنجا ق چیراق
گویرمه دی
ایندی سه
ظلماتدا یوللانمیشیق
گئدر گلزمه
آنجا ق کی گاهدان
بیر کؤز دیبر گؤزوموزه
و
بیز سورونه رک
او کؤزه ساری
گؤروروک
قوردولان
اوز به اوز
دایانمیشیق

ترجمه شعر

تندمیرویم
پیچ درپیچ زندگی را
بافریاد و همهمه گاهی
و گاه بی صدا
چهار راهی
خوردیم به چراغ قرمز
ماندیم، زیادماندیم
خوابیدیم، بیدار شدیم
زیر پایمان
آتش سبزشد
اما چراغی
سبز نشد
حالا
در ظلمت راهی شده ایم
به رفتنی بی برگشت
و باز گاه
شعله ای به چشم میخورد
همچون خاکستری که روشن است
خودمان را میکشیم
به طرف آن
می بینیم
با گرگی
رو در رو
ایستاده ایم!

عاصم اردبیلی

سوری جان!

اومما فلکدن، فلکین یوخدو وفاسی،

نه قدر یوخدو وفاسی، او قدر چوخدو جفاسی،

کوهنه رقاصه کیمین، هر کسه بیر جور دی اداسی،

او آیاقدان دوشه نی، ایستیر آیاقدان سالان اولسون

او تالانمیش لاری ایستیر گونو- گوندن تالان اولسون

او آتیلیمیشلاری ایستیر هامیدان چوخ آتان اولسون

او ساتیلیمیشلاری ایستیر قول اندرکن ساتان اولسون

نئيله مک قورقو بوجوردور

فلکین نظمی ازلدن اولوب اضدادینه باغلی

قاراسیز آغلار اولانماز،

دره سیز داغلار اولانماز

اولو سوز ساغلار اولانماز

سایت شاعران پارسی زبان

www.irafta.com



اداره کل کتابخانه‌های عمومی
استان اردبیل